

کمونیست‌ها و انقلاب:

منشویسم، بلشویسم، لنینیسم و حکمت *

فهرست

مقدمه.....	۲۷۳
فصل ۱ - انقلاب و طبقه کارگر.....	۲۸۰
فصل ۲ - مارکس و انگلس: از مانیفست تا انقلابات ۱۸۴۸.....	۶۸۲
فصل ۳ - لنین - سوسیال دمکراسی روسیه، منشویسم و بلشویسم.....	۲۹۳
فصل ۴ - منصور حکمت و انقلاب ۱۳۵۷ ایران.....	۳۱۱

* این متن ادیت و تلخیص شده سخنرانی در انجمن مارکس - حکمت لندن در روز شنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۸۴ (۱۶ ژوئیه ۲۰۰۵) است. فایل صوتی این سخنرانی در سایت انجمن مارکس - حکمت و همچنین در سایت کورش مدرسی در دسترس هستند.

مقدمه

رابطه طبقه کارگر و کمونیستها با انقلاباتی که در جامعه شکل میگیرد اساسی ترین مسئله در مارکسیسم است. اگر قرار است مارکسیسم ابزار تغییر باشد و نه تفسیر، آنوقت مهمترین و تعیین کننده ترین مقطع تغییر، دوره های انقلابی است. ماهیت جریانات مدعی مارکسیسم و کمونیسم را درست حول همین مسئله میتوان تشخیص داد. سیاست در رابطه با دوره های انقلابی بطور کلی و خود انقلابی که شکل میگیرد نه تنها فاصله میان مارکسیسم و اپورتونیزم، نه تنها فاصله میان جنبش های اجتماعی مختلف و متضاد بلکه به فاصله میان انقلاب و ضد انقلاب تبدیل میشود. در این دوره مسئله این است که طبقه کارگر و کمونیست ها برخوردشان به انقلابی که شکل میگیرد چیست؟ چگونه سیاست شان را در رابطه با هر انقلاب تنظیم میکنند و به یک انقلاب معین چگونه برخورد میکنند؟ چه پرچمی را بر میدارند و اصولاً یک انقلاب را چگونه ارزیابی میکنند؟

برای این موقعیت ها یک تاکتیک عام و واحد وجود ندارد. اگر وجود داشت آنوقت اصولاً تاکتیک لازم نبود. به عکس پیچیدگی اساسی این دوره ها است که تفاوت مارکسیسم، لنینیزم و خط حکمت را از دنباله روی از اوضاع و تسلیم وضع موجود شدن برجسته میکند.

گفتیم که در شرایطی که جامعه دچار تلاطم انقلابی میشود سیاست کمونیست ها و طبقه کارگر اهمیت بلاواسطه عملی و سرنوشت ساز مییابد. روشن است که ما تلاش داریم انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر را سازمان بدهیم. اما، و این، یک امای مهم است، نه تنها همه انقلاباتی که در جامعه اتفاق می افتند انقلابی سوسیالیستی نیستند بلکه به عکس، بجز انقلاب اکتبر که کمونیست ها آن را سازمان داده اند، در سایر اوقات، جامعه، طبقه کارگر و کمونیست ها با دوره های انقلابی و یا با انقلاباتی روبرو شده اند که حول پرولتاریا و بورژوازی پلاریزه نشده اند و محصول کار مستقیم کمونیست ها نبوده اند. خود انقلاب اکتبر را هم باید در رابطه با انقلاب فوریه روسیه فهمید و به این اعتبار شامل این حکم میشود. در نیای واقعی اکثریت قریب به اتفاق انقلابات انعکاس تلاش طبقات و جنبش های مختلف به مسائلی است که هنوز این جنبش ها نمیتوانند، به هر اعتبار پاسخی برای آن ارائه دهند و در نتیجه صف جنبش ها و طبقات هنوز در آن تفکیک نشده باقی میمانند.

سوال این است که در چنین تلاطم انقلابی ای طبقه کارگر چه باید بکند؟ کمونیستها باید چه تاکتیک هایی را در مقابل جامعه قرار دهند؟ از چه خواست هایی حمایت کنند؟ از چه خواست هایی حمایت نکنند؟ چه کاری را سازمان بدهند و چه کاری را سازمان ندهند؟ در مقابل چه بایستند و در مقابل چه نایستند؟

اگر در دوره های غیر انقلابی مسئله انقلاب و سیاست کمابیش یک مسئله تئوریک است. در دوره های انقلابی یا در دوره هایی که بحران انقلابی در حال شکل گیری است و همه این مشخصات مجرد، متعین میشوند. در نتیجه ارزیابی های تئوریک متفاوت به نتیجه گیری های تاکتیکی متفاوت روز منجر میشوند. در چنین مقاطعی افق جنبش های مختلف بیش از همیشه در مقابل هم می ایستند و تلاش میکنند جامعه را به پذیرش پرچم خود جلب کنند و در واقع پرچم خود را به پرچم

پیروزی انقلاب تبدیل کنند. به همین دلیل در دوره انقلابی، جامعه و طبقات از نظر سیاسی و سنت اجتماعی یک روزه راه چند ده ساله را میپیمایند. از انقلابات ۱۸۴۸ تا کمون پاریس؛ از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب اکتبر و از انقلاب آلمان تا انقلاب ۵۷ ایران این واقعیت مشترک و عیان است. ایضا به همین دلیل است که در تاریخ مارکسیسم بسیاری از متون مارکسیستی از جدل های همین مقاطع تاثیر گرفته است و یا اساسا در این رابطه با این مقاطع نوشته شده اند. هجدهم برومر لوئی بناپارت، انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، خطابه اتحادیه کمونیست ها، دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، تز های آوریل، دولت و انقلاب، چپ روی بیماری کودکی کمونیسم، آناتومی لیبرالیسم چپ، دولت در دوره های انقلابی، حزب و قدرت سیاسی تنها نمونه هایی از این ادبیات هستند.

تجربه مشخص تر خود ما انقلاب ۵۷ ایران است. جامعه دچار تحول انقلابی شد انقلابی به جریان افتاد که سوسیالیستی نبود و سوالی که در مقابل ما قرار گرفت این بود که کمونیست ها با این تحرک یا با این تحول انقلابی چگونه باید برخورد کنند و چپ و راست درست در تمام عمق جامعه حول پاسخ به همین سوال صف آرایی کردند.

همین مسئله در تحولات کردستان بعد از حمله جمهوری اسلامی نیز دوباره موضوعیت پیدا میکنند. در مقابل حمله جمهوری اسلامی یک تحرک وسیع و همه جانبه اجتماعی، سیاسی در جامعه شکل میگیرد که نه تنها سوسیالیستی یا کمونیستی نیست بلکه بسیاری از ارزش ها و افق های خود را از سنت ناسیونالیستی کرد میگیرد.

سوال چه در خود کردستان (برای نیرو هایی مانند هسته اولیه کومه له) و چه در خارج کردستان برای سایر نیرو های چپ این میشود که چه تاکتیک و چه سیاستی را باید در قبال این تحرک خاص در پیش گرفت؟ در پاسخ به این سوال بخشی به تلاش برای سازمان دادن این مقاومت پرداختند، بخشی، مانند وحدت کمونیستی*، در اندازه گیری سوسیالیستی بودن یا نبودن این جنبش گیر کردند و معطل ایستادند تا شاید انقلاب سوسیالیستی نوبت اش بشود تا آنها بتوانند دخالت کنند و بالاخره بعضی دیگر در ادامه روش های به اصطلاح کلاسیک سر از اکونومیسم در آوردند و در دنیای واقعی طبقه کارگر و مردم را به بورژوازی کرد و ناسیونالیسم سپردند.

امروز هم که جامعه وارد یک دوره بحران انقلابی میشود همین سوال مجددا در مقابل ما قرار گرفته است. طبعا پاسخ همه جانبه به این مسئله در ظرفیت جلسه امروز نیست. به سهم خود تلاش میکنم طی سلسله بحث هایی که اعلام کرده ایم تصویر کامل تری از پاسخ به این سوال را مطرح کنم. جلسه امروز در واقع پیش درآمد متدیک یا روش شناسانه بر این مجموعه بحث ها است.

امروز هم به اعتقاد من صف کمونیسم و صف اپورتونیسم، صف طبقه کارگر و طبقه بورژوا و صف جنبش سوسیالیستی و جنبش های بورژوائی در تئوری و در تاکتیک درست همین جا از هم جدا میشوند. معلوم میشود که مستقل از هر

* منصور حکمت، «آناتومی لیبرالیسم چپ»، منتخب آثار یک جلدی صفحه ۴۵۵، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
 † اشاره به مجموعه بحث ها در انجمن مارکس - حکمت در سال ۲۰۰۵ تحت عنوان «کمونیست ها و انقلاب»، «حزب کمونیست کارگری و تناقضات آن» و بالاخره «انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها» است که فایل های صوتی آنها در سایت انجمن مارکس - حکمت www.marxhekmatociety.com قابل دسترسی هستند

قافیه پردازی چپ یا راست، یک نیروی سیاسی چه راهی را در مقابل جامعه قرار میدهد. آیا راه انقلاب سوسیالیستی را در مقابل جامعه قرار میدهند و یا راهی را طرح میکنند که طبقه کارگر و مردم انقلابی را به پیاده نظام تحقق افق ها، آرمان های این یا آن جنبش بورژوائی تبدیل مینماید.

تترک سیاسی موجود در حزب کمونیست کارگری ایران، که در سخنرانی آتی به آن خواهیم پرداخت، هم در نهایت حول همین مسئله دهان باز کرد. پشت تمام زیر پا گذاشتن قرار ها و موازین تشکیلاتی، توطئه گری، محفل بازی و کل اپورتونیزم تشکیلاتی از جانب رهبری جدید حزب کمونیست کارگری، همین اختلاف سیاسی واقعی وجود داشت. اختلافی که از تغییر اوضاع سیاسی ایران ناشی میشود.

تاکید من این است که پشت اختلافات درون حزب کمونیست کارگری اختلاف حول مسئله "کمونیستها و انقلاب" قرار دارد. اختلافی که احزاب کمونیست را همیشه در چنین شرایطی به انشقاق کشانده است. به اعتقاد من در اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری در این دوره خط چپ سنتی (مارکسیسم انقلابی) یک منشویسم وارونه یک پوپولیسم پشت و رو را نمایندگی کرد.

میگویم پوپولیسم پشت و رو به این دلیل که پوپولیسمی که حول انقلاب ۵۷ شکل گرفت شرف زده و ضد امپریالیستی بود این یکی غرب گرا و مدرنیست. پوپولیسم پشت و رو مثل لباس پشت و رو. همان پارچه و همان سیستم فکری است با نتیجه گیری های پشت و رو که راجع به آن صحبت خواهیم کرد.

از مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت خواهیم خواند که مضمون این اپورتونیزم و آخر این پوپولیسم از نظر تئوریک بر این "تلاش" استوار است که میخواید سوسیالیسم را با اتکا به یک جنبش همگانی، خلقی و مردمی پیاده کند. پوپولیسم و لیبرالیسم چپ ایران در دوره انقلاب ۵۷ میخواست با جمهوری دمکراتیک خلق، با انقلاب خلقی و با انقلاب ۵۷، سوسیالیسم را متحقق کند. منشویک ها هم در انقلاب روسیه همین کار را میخواستند انجام دهند.

در نتیجه برای طبقه کارگر و کمونیست های امروز ایران بسیار حیاتی است که با دید کاملاً روشنی به این مسئله نگاه کنند. و تصویر روشنی داشته باشند که چگونه تحولات جاری در ایران را به نفع طبقه کارگر و به نفع رهائی قطعی انسان به سر انجام برسانند.

تلاطم انقلابی در ایران، تنها انقلابی گری پرولتری و کمونیستی را به حرکت در نمی آورد. تحرک انقلابی آفتابی است که همه سنت های سیاسی خفته را بیدار میکند. جنبش های طبقاتی مختلف راه حل های خود برای جامعه بحران زده را صریح تر در مقابل جامعه قرار میدهند. مقابله با گنج سری و سردرگمی تاکتیکی در جنبش کمونیستی که محصول نفوذ سنت ها، افق ها و جنبش طبقات دیگر است حیاتی است. بدون داشتن تصویری روشن از اهداف فوری و آتی برای انقلاب سوسیالیستی، تاکتیک عاری از تناقض و نوسان امکان پذیر نخواهد بود.

این بحث به علاوه از یک نظر دیگر هم برای من اهمیت دارد: نسل جدیدی از کمونیست ها، رهبران و آژیتاتور های کمونیست وارد صحنه مبارزه طبقاتی در ایران شده اند که از جدال ها و مباحثات دوره های قبل مطلع نیستند. بخش اعظم نسل قدیمی چه در بیرون و چه در درون حزب کمونیست کارگری هیچ گاه

تعلق خاصی به جمع‌بندی منصور حکمت و خط لنینی او نداشت. این نسل در حزب کمونیست کارگری ایران با از دست رفتن حکمت امکان پیدا کرده است که در بهترین حالت دوباره به دنیای آشنای مفاهیم و تئوری ها و سیاست مارکسیسم انقلابی، چپ سنتی و عتیق البته در لباس جدید، برگردد.

چند برداشت یا تحریف "خودبخودی"

در این زمینه به چند برداشت یا تحریف نه چندان "خودبخودی" از مارکس - لنین و خط حکمت، که اینجا موضوعیت دارد و مستقیماً به بحث امروز مربوط می‌شود، اشاره می‌کنم.

۱ - لنین و مرحله بندی انقلاب

گفته می‌شود که لنین معتقد به مرحله بندی انقلاب، آنطور که چپ سنتی آن را می‌فهمد، است. به این معنی که لنین معتقد بوده است که بنا به درجه رشد نیرو های مولده در روسیه، انقلاب در این کشور دو مرحله دارد. مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی و وی با توجه به درجه رشد سرمایه داری در روسیه اصولاً انقلاب روسیه را دمکراتیک میدانست. اما وقتی که لنین در تز های مشهور خود در آوریل ۱۹۱۷ انقلاب روسیه را سوسیالیستی اعلام کرد و با توجه به اینکه به زحمت میتوان از "تکامل نیرو های مولده" در فاصله فوریه ۱۹۱۷ تا آوریل همان سال حرف زد، این بینش به این نتیجه میرسد که با طرح "تز های آوریل"* در واقع لنین بینش سنتی و دیدگاه مرحله بندی انقلاب را کنار گذاشت و در واقع به خط تروتسکی چرخید. از نظر این بینش "تز های آوریل" به معنی کنار گذاشتن بحث "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان"، انقلاب دمکراتیک، بحث های دو تاکتیک، یا بحث های مربوط به دولت موقت انقلابی است. تاریخ نگاران آکادمیک، تروتسکیست ها، چپ رادیکال اروپا که بعد از تجربیات استالین و بعد از فروریختن بلوک شرق "حسن نظری" به لوگرامبورگ و تروتسکی پیدا کرده اند و همینطور بعضاً چپ نو و مکتب فرانکفورت و آن بخش از چپ سنتی ایران که بعد شکست انقلاب ۵۷ رسماً یا عملاً به نفی لنینیسم رسید این ایده ها را تکرار میکنند. البته نباید عجیب باشد که متوجه شویم که رهبری جدید حزب کمونیست کارگری هم درست همین "سوتفاهم سنتی" را در مورد لنین دارد و آنرا به تفاوت قائل شدن میان دیدگاه "انقلاب مرحله ای" منصور حکمت در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و برنامه حزب کمونیست ایران از یک طرف و عدم اشاره به "مرحله انقلاب" در برنامه حزب کمونیست کارگری از طرف دیگر تعمیم داده است. اثبات نادرستی این دیدگاه یکی از محور های اساسی بحث من در سال ۲۰۰۰ در باره انقلاب روسیه و در روشن کردن تمایز میان بلشویسم و لنینیسم بود.

۲ - انقلاب دمکراتیک و خصلت غیر سرمایه داری جامعه

گفته می‌شود که مبنای تاکتیک های لنین تا سال آوریل ۱۹۱۷ و انقلابی که آن را دمکراتیک مینامید از خصلت غیر سرمایه دارانه بودن جامعه روسیه ناشی می‌شود. حال که جامعه ما سرمایه داری است این نسخه های لنین کاربردی در جامعه امروز ما ندارد. این یک تحریف جا افتاده است که در تمایز با لنینیسم

* لنین، «راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» منتخب آثار یک جلدی صفحه ۴۵۲

آن را بلشویسم خوانده ام.* این تحریف پیش فرض سوسیالیسم اردوگاهی چینی و روسی، لیبرالیسم چپ تروتسکیستی و البته پوپولیست های خودمان هم بوده و هست. بر اساس این پیش فرض هدف شرکت در انقلاب های غیر سوسیالیستی در کشورهایی که هنوز در آنها "سرمایه داری غالب نیست"، رفع موانع رشد سرمایه دارانه جامعه است و نه حل معضل ذهنی طبقه کارگر و مردم زحمتکش. این برداشت، موافق هر طرف از معادله سوسیالیستی یا دمکراتیک که باشید برداشت مشترک پوپولیسم ایران و سنت تروتسکیستی ایران (مثلا وحدت کمونیستی) در دوره انقلاب ۵۷ بود و یک برداشت تئوریک منشویکی است که به آن خواهیم پرداخت. این برداشتی است که هنوز در میان چپ متعلق به کمونیسم بورژوائی دست بالا را دارد.

۳ - برنامه دنیای بهتر و بحث جمهوری دمکراتیک انقلابی

"بد فهمی" دیگری که البته از همان "تساویر" بالا عمیقا تاثیر گرفته است و به صفوف حزب کمونیست کارگری بر میگردد این است که گفته میشود اینکه در برنامه دنیای بهتر نامی از "جمهوری انقلابی" برده نشده است دال بر این است که منصور حکمت بدون یک نقد رو باز و صریح بحث خود در دفاع از جمهوری انقلابی و کل جدل خود علیه لیبرالیسم چپ در این زمینه را پس گرفته است. ایده باز هم این است که همانطور که لنین که در "تذکرات آوریل" بحث های دو تاکتیک را زیر جُلکی پس گرفت، منصور حکمت هم با بحث کمونیسم کارگری و برنامه دنیای بهتر کل بحث های دوره حزب کمونیست ایران در مورد جمهوری انقلابی، بحث در باره جمهوری انقلابی در نوشته "دولت در دوره های انقلابی"، دفاعیه او از این بحث در جدل با لیبرالیسم چپ که با پرچم "انقلاب سوسیالیستی است" به میدان آمده بود را کنار گذاشته است. این برداشت در واقع نسخه خانگی همان "سوتفاهم" های بند های قبلی است.

به اعتقاد من این برداشت ها به لحاظ فاکت غلط و از نظر تئوریک بسیار سطحی و غیر مارکسیستی هستند. این برداشت ها از نظر فکری متعلق به سیستمی هستند که همیشه در مقابل نتیجه گیری های پراتیک مارکس و بخصوص لنین ایستاده است و به همین اعتبار هیچگاه متوجه نکته محوری در خط منصور حکمت هم نشد.

در ادامه بحث بعضا به همین مسائل بر خواهم گشت و این مشاهدات را مستدل خواهم کرد.

مفروضات

در بحث امروز دانسته هایی را باید فرض بگیرم. کسی که به این بحث گوش میدهد یا بعدا به آن مراجعه میکند بداند که چه موضوعاتی را اینجا تکرار نمی کنیم یا به آنها نمی پردازم.

نظرم را راجع به انقلاب سوسیالیستی، قیام، طبقه کارگر، تصرف قدرت سیاسی، حزب و قدرت سیاسی، تجربه انقلاب روسیه، جنبش های اجتماعی و رابطه شان با احزاب و طبقات را جا های دیگری نسبتا به تفصیل توضیح داده ام و اینجا

* کوروش مدرسی، «لنینیسم، منشویسم و بلشویسم: بررسی انقلاب روسیه» نشریه حکمت شماره ۳ صفحه ۱۰۹، همینطور در این مجموعه نوشته ها

فرصت تکرار آنها را ندارم. اگر در سوال جواب بعد از ارائه سخنرانی پرداختن به این مسائل لازم شد به تناسب فرصت به آنها خواهیم پرداخت. خواننده یا شنونده بعدی این مباحث اگر لازم بداند ناچار است به نوشته ها و سخنرانی های قبلی رجوع کند. اما کماکان تاکید بر بعضی از این مفروضات شاید مفید باشد.

۱ - اینجا در مورد ضرورت سوسیالیسم بحث نمیکنم. فرض بر این است که شنونده یا خواننده این بحث ضرورت سوسیالیسم را قبول دارد و فکر میکند که طبقه کارگر باید انقلاب سوسیالیستی بکند. در نتیجه بخشی از چپ، بخصوص چپی که از دهه نود بیرون آمد و به این نتیجه رسید که کلا سوسیالیسم عملی نیست یا وقتش نیست و باید فعلا تنها برای رفرم مبارزه کرد و وضعیت معیشت کارگران و بهداشت را بهبود داد یا باید فرهنگ های مختلف را با هم آشتی داد و غیره مخاطب این بحث گرفته نشده اند.

بحث را از این حکم شروع میکنیم که طبقه کارگر نیازمند انقلاب سوسیالیستی است. بردگان جهان امروز ناچار اند برای رهایی از قید بردگی قیام کنند. همان طور که شکست اسپارتاکوس نمیتواند مبنائی برای قبول بردگی از جانب بردگان قرار گیرد، شکست انقلاب اکتبر، کمیت طبقه کارگر و یا هر کاستی ای در تئوری مارکس نمیتواند مبنای عدم تلاش طبقه کارگر برای یک انقلاب سوسیالیستی فوری و همین امروز باشد. کمونیسم و تلاش برای انقلاب سوسیالیستی قبل از اینکه یک مکتب باشد یک جریان اجتماعی همزاد جامعه سرمایه داری است و این جامعه از آن گریزی ندارد. در این رابطه میتوانید به بخش دوم بحث انقلاب روسیه مرجع کنید*.

۲ - طبقه کارگر نمیتواند در چهار چوب دولت بورژوازی تغییر بنیادی به وجود بیاورد. بر عکس روابط بورژوائی که در متن جامعه فئودالی رشد کرد، روابط سوسیالیستی نمیتواند در بطن جامعه بورژوائی رشد کند. این را سوسیالیست های تخیلی نظیر اوئن و دیگران امتحان کردند و موسسات اشتراکی شان ورشکست شدند. پیش شرط انقلاب سوسیالیستی این است که طبقه کارگر قدرت سیاسی را بگیرد و دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال کند. این جمع بندی مارکس و انگلس از تجربه کمون پاریس است و این نکته ای است که بیانیه تاسیس حزب کمونیست کارگری حکمتیست، درست مانند بیانیه تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران، میگوید

"در ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی، استقرار حکومت کارگری یعنی جمهوری سوسیالیستی و تحقق برنامه "یک دنیای بهتر" مبارزه میکند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این هدف است.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست ایجاد یک حزب سیاسی مدرن، اجتماعی و توده ای کمونیستی در ایران و تصرف قدرت سیاسی را بعنوان شرط سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هدف قرار میدهد.[†]

* همانجا

† اطلاعاتی اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، همین مجموعه صفحه ۱۶۷، تاکید از من است. بعلاوه این عین جملاتی است که در بیانیه تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران آمده است.

همین حکم بدیهی مارکسیستی مورد اعتراض حمید تقوائی قرار گرفته است. گویا طبق این حکم ما می‌خواهیم انقلاب سوسیالیستی را عقب بیندازیم. البته برای کسی که با سرنگونی جمهوری اسلامی به "مشروطه اش میرسد" و این سرنگونی را همان انقلاب سوسیالیستی میدانند چنین برداشتی از مارکس بسیار طبیعی است. از نظر تئوریک بحث حمید تقوائی تماماً بی سر و ته و مبتنی بر سطحی‌گری مطلق تئوریک است. بحث ما یک‌تذیق پایه‌ای مارکسیستی است، این حکم پایه‌ای ماست که انقلاب سوسیالیستی را وقتی میتوان کرد که طبقه کارگر قدرت را گرفته باشد. جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و جنبش سوسیالیستی یکی نیستند.

۳ - از نظر ما تصرف قدرت توسط طبقه کارگر به این معنی است که حزب سیاسی طبقه کارگر قدرت را بگیرد. طبقه کارگر تنها با یک حزب کمونیستی میتواند قدرت را بگیرد. در بحث حزب و قدرت سیاسی نظرم در این مورد را به تفصیل توضیح داده‌ام*.

خصوصیت بعضاً تخصصی و ضرورت نقل قول‌های مفصل

امروز فرم ارائه بحث با فرم ارائه بحث‌های تا کنونی در انجمن مارکس و انجمن مارکس - حکمت تفاوت دارد. قبلاً بحث‌ها بیشتر معطوف به سخنان خود سخنران بود و نقل قول‌های زیادی مطرح نمیشد. در بحث امروز من ناچارم مکرر به بحث‌های مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت رجوع دهم و بخش‌هایی از گفته‌ها و نوشته‌های آنها را اینجا نقل کنم. امیدوارم بحث خسته‌کننده نباشد و دقت تان را از دست ندهید.

* کوروش مدرسی، «حزب کمونیستی و قدرت سیاسی، کمونیسم کارگری و چهار تجربه» نشریه حکمت شماره ۱ و ۲ و همینطور در این مجموعه نوشته‌ها

فصل ۱ - انقلاب و طبقه کارگر

۱ - انقلاب و شرایط انقلابی

قبل از پرداختن به رابطه طبقه کارگر و انقلاب باید ابتدا دو مفهوم که اینجا مورد استفاده من است را از هم جدا کنم. اول شرایط یا بحران انقلابی است، و دوم انقلاب به عنوان یک عمل مشخص خیزش برای سرنگونی دولت حاکم از جانب توده مردم.

الف - اوضاعی که به آن شرایط، بحران و یا تلاطم انقلابی گفته میشود را میتوان به شیوه های مختلف تعریف کرد. اما مضمون اساسی این تعریف ها این است که قدرت دولت توسط اعتراض توده ای به مصاف طلبیده شده است و سر نوشت قدرت سیاسی نا معلوم است. شرایط انقلابی تنها اشاره به نفس وجود اعتراض و درجه گستردگی آن ندارد. ممکن است در شرایطی اعتراضات بسیار گسترده و حتی خشن و قهر آمیز در جامعه وجود داشته باشد بدون اینکه شرایط انقلابی باشد و یا جامعه در یک بحران انقلابی به سر ببرد. وجود شرایط انقلابی اشاره به این واقعیت دارد که مسئله قدرت سیاسی دولت به چالش کشیده شده است و دولت بی ثبات جلوه میکند. لنین میگوید وقتی که "بالائی ها نمیتوانند حکومت شان را اعمال کنند" و پائینی ها هم "نمیخواهند این حکومت را قبول کنند". اما در همان حال یک تعادل قوای موقت میان اعتراض توده ای و دولت وجود دارد.

دوران بحران انقلابی بنا به تعریف موقت است. بی ثباتی دولت و بحران انقلابی در جامعه باید دیر یا زود به نفع یکی از طرفین یک سره شود. جامعه نمیتواند طولانی مدت در بلاتکلیفی به سر ببرد.

به اعتقاد من شکل گیری شرایط انقلابی در جامعه مستقیماً محصول فعالیت احزاب نیست یعنی شرایط انقلابی در یک جامعه مستقیماً به اراده، نقشه و یا طرح یک حزب سیاسی بستگی ندارد. شکل گیری اوضاع انقلابی در جامعه به فاکتور های بسیار پیچیده و متنوعی بستگی دارد که خارج از حیطه تاثیر گذاری بلاواسطه احزاب سیاسی قرار میگیرند. از جمله این فاکتور ها باید به تاریخ، سنت اعتراضی و سنت های سیاسی در یک جامعه، جغرافیا، وضعیت اقتصادی جامعه، اوضاع جهان، جنگ، صلح، اقتصاد دنیا، اتفاقات و کشمکش های موجود در جامعه و منطقه غیره اشاره کرد. این فاکتور ها در کنار هم و در مقاطع خاصی جامعه را به تلاطم سیاسی ای دچار میکنند که در آن دولت در مقابل اعتراض توده ای بی ثبات میشود. تاکید میکنم که در شرایط انقلابی این اعتراض مردم است که عامل بی ثباتی است نه عواملی دیگر مانند دعوا های داخلی رژیم یا خطر کودتا و غیره. در اوضاع انقلابی مردم در میدان هستند و قدرت دولت را نادیده نمیگیرند، دولت را به چالش میطلبند گرچه هنوز نمیتوانند آن را سرنگون کنند. دولت هم نمیتواند مردم را به عادی کردن اوضاع و رفتن سر کار و زندگی عادی مجبور کند. در شکل گیری اوضاع انقلابی احزاب سیاسی یکی از فاکتور های (و نه فاکتور تعیین کننده) هستند.

بعکس شرایط انقلابی که شکل گیری آن خارج از محدوده عمل مستقیم احزاب سیاسی است تبدیل شرایط انقلابی به انقلاب یعنی تلاش مستقیم برای سرنگونی دولت توسط مردم معترض، اینکه این انقلاب منجر به سرنگونی دولت میشود یا نه و بالاخره اینکه این انقلاب به چه سیستم یا نظام حکومتی منجر میشود موضوعاتی هستند که مستقیماً به پراتیک احزاب سیاسی مربوط میشوند. به عبارت دیگر اینکه ایا شرایط انقلابی معینی به یک انقلاب تبدیل میشود و ایا این انقلاب پیروز میشود یا نه همگی به نقش احزاب سیاسی یعنی به نقش عنصر ذهنی، عنصر آگاه و عنصر دخالتگر بستگی پیدا میکند. احزاب و سنت های سیاسی عامل اصلی شکل دادن به تاریخ در این دوره ها هستند.

در بحث " جبر یا اختیار؟ منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ" * در انجمن مارکس- حکمت مفاهیمی مانند جبر و اختیار و عنصر عینی و عنصر ذهنی در تبیین مارکسیستی جامعه مورد بحث قرار دادیم. اینجا بطور خلاصه باید بگویم که منظور من از عنصر ذهنی، عنصر یا عامل فاعل تغییر در جامعه، عنصر تغییر دهنده و آن کسی که میتواند جامعه را تغییر دهد است. هرچه بیرون از این عنصر ذهنی قرار بگیرد در محدوده داده یا شرایط عینی است.

در نتیجه برای طبقه کارگر، جامعه سرمایه داری شرایط عینی یا ابژکتیوی است که انقلاب سوسیالیستی را ممکن میکند. اما وضعیت یا موقعیت ذهنی طبقه کارگر یعنی فاعل این انقلاب عامل ذهنی یا سوژکتیو است. وقتی به حزب نگاه میکنید، حزب عنصر ذهنی یا سوژکتیو است و بقیه شرایط بیرون عوامل ابژکتیو میشوند.

دایره و محدوده عمل عنصر ذهنی را چارچوب عمومی امکاناتی که شرایط عینی یا ابژکتیو فراهم آورده است تعیین میکند. جامعه سرمایه داری شرایط ابژکتیو برای انقلاب پرولتری را بوجود آورده است و انجام این انقلاب منوط به آماده بودن عامل ذهنی یعنی خود طبقه کارگر است. امروز هر چقدر هم شما بخواهید نمیتوانید جامعه را به بردگی یا به یک شیوه تولید من در آوردی عبور دهید. این ممکن نیست. شرایط عینی آن وجود ندارد.

به هر حال، بحث من این است، اینکه آیا دولت سرنگون میشود، آیا مردم قدرت را میگیرند، و اینکه بعداً چه بر سر این قدرت می آید فاکتور هایی هستند که عامل ذهنی و بویژه احزاب سیاسی در آن تاثیر بلاواسطه و تعیین کننده ای دارند. مثلاً در تبدیل بحران انقلابی ای که در ایران جریان است به یک انقلاب سوسیالیستی ما یکی از فاکتور های اصلی و تعیین کننده آن هستیم.

پ - انقلاب بدون پسوند و پیشوند از نظر من یعنی تلاش مستقیم مردم برای سرنگونی دولت است که ممکن است پیروز شود یا شکست بخورد. وقتی میگوئیم جانی انقلاب شد منظور این است که مردم به خیابان ها ریختند و تلاش کردند تا دولت را سرنگون کنند. اینکه این انقلاب پیروز میشود یا نه و اینکه در نتیجه این انقلاب چه پرچمی به قدرت میرسد موضوع دیگری است. به این اعتبار قیام یک مقطع از یک انقلاب است.

در همین راستا وقت میگوئیم که انقلاب سوسیالیستی در روسیه اتفاق افتاد به این معنی است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه طبقه کارگر را به قدرت رساند. هنوز حرفی در مورد انجام انقلاب به معنی اجتماعی و تجدید سازمان جامعه نیست و

* کوروش مدرسی، "جبر یا اختیار"، منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ، نشریه حکمت شماره ۲ همینطور در مجموعه

هنوز در محدوده قدرت سیاسی بحث میکنیم. فردای انقلاب اکتبر طبقه کارگر دستمزد میگرفت، کار مزدی هنوز وجود داشت پول ابزار مبادله بود و دست یابی مردم به مواد مورد نیازشان بود.

برای اشاره به اینکه طبقه کارگر شروع به تغییر دادن نظام تولید کرده است بیشتر از کلمه انقلاب کمونیستی استفاده میکنم گرچه گاه از انقلاب سوسیالیستی هم استفاده میشود. بهر حال باید آن را در متن مورد استفاده معنی کرد. مثلا وقتی میگویم پیش شرط انقلاب سوسیالیستی تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است منظور این است که وقتی برای تغییر مناسبات تولید طبقه کارگر باید بدوا قدرت را گرفته باشد. در نتیجه ابزار گرفتن قدرت سیاسی حزب است و مثلا با اتحادیه و سندیکا نمیشود کار مزدی را لغو کرد.

۲ - تلاطم انقلابی، طبقه کارگر، کدام انقلاب؟

فرض را بر این میگذارم که همه قبول داریم که انقلاب مورد نظر کمونیست ها و طبقه کارگر، انقلابی که فکر میکنیم جامعه به آن نیاز دارد، انقلابی که فکر میکنیم آزادی و برابری را تامین میکند یک انقلاب سوسیالیستی است. هدف فوری و بلاواسطه کمونیست ها و طبقه کارگر تحقق این انقلاب است. گفتیم که در جامعه سرمایه داری بنا به تعریف شرایط عینی این انقلاب فراهم است و آنچه باید فراهم شود شرایط ذهنی یعنی آمادگی طبقه کارگر برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. هر زمان ما بتوانیم بخش قابل توجهی از طبقه کارگر را برای این انقلاب آماده کنیم انقلاب عملی است. این بحث را هم در سخنرانی "حزب و قدرت سیاسی"* مفصل مورد بحث قرار داده ام.

اما اشاره کردم که مسئله از اینجا شروع میشود که تلاطم انقلابی نتیجه عمل مستقیم احزاب سیاسی نیست. فاکتور های متنوعی در شکل دادن به آن دخیل هستند و در واقع طبقه کارگر و احزاب سیاسی با این تلاطم روبرو میشوند. احزاب سیاسی نه خواست محوری انقلاب را شکل میدهند و نه صف بندی در دو طرف انقلاب را در ابعاد اجتماعی و در شعور اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر تعیین میکنند. اینکه چه صفی در مقابل دولت ایستاده است و برای سرنگونی آن تلاش میکند بستگی به اوضاع و احوال دارد.

سوال اینست که سیاست کمونیست ها و سیاست طبقه کارگر در برخورد به چنین تلاطم انقلابی باید چه باشد؟ چکار باید بکنند؟ این سوالی است که پیش پای همه ما قرار میگیرد. جامعه را یک تلاطم انقلابی فرا میگیرد: مردم شلوغ میکنند کارگران اعتصاب میکنند، دولت بی ثبات و ناتوان به نظر میرسد و جامعه دچار تلاطم انقلابی است. سوال این است کمونیستها چه باید بکنند؟ باید چه سیاستی را در پیش گیرند؟

این مسائل برای نسل ما بار دوم است که مطرح میشود. بار اول انقلاب ۵۷ بود و بار دوم شرایط امروز. جریان اسلامی در سال ۵۷ فراخوان تظاهرات میداد. کمونیست ها باید چه عکس العملی نشان میدادند؟ کارگران نفت باید اعتصاب میکردند؟ امروز در متن تلاطم عمومی جامعه هخا، الحواز، ناسیونالیست های ترک و فارس و کرد و غیره به مناسبت های مختلف در اعتراض به دولت و در

* کورش مدرسی «حزب کمونیستی و قدرت سیاسی»...

جهت سرنگونی دولت فراخوان اعتراض یا تظاهرات میدهند. سیاست کمونیست ها باید چه باشد؟

میخواهم بگویم سوالی که مطرح کردم یک سوال صرفاً تئوریک نیست. یک مسئله بسیار واقعی در مقابل کمونیست ها و طبقه کارگر است.

در کشور های پیشرفته غربی شاید مسئله کمتر از کشور های عقب مانده و استبدادی پیچیده باشد. در هر تلاطمی صورت مسئله قدری روشن تر است. به این دلیل که شکاف اساسی بین طبقه کارگر و کل بورژوازی است و به محض شروع تحرک طبقه کارگر و توده مردم کل بورژوازی برای دفاع از سیستم در مقابل آن صف میندد. گرچه اینجا هم مسئله پیچیدگی های خود را دارد.

اما در اکثر نقاط دنیا مسئله همین درجه روشنی را هم ندارد. به این دلیل که جامعه حول مسائلی به حرکت در می آید که علاوه بر طبقه کارگر طبقات دیگر (به عنوان طبقه و جنبش و نه آحاد مردم) به حرکت در می آورد و ذهنیت و خواست جامعه انعکاس همین اختلاط جنبش ها و اهداف طبقاتی تفاوت است. به عبارت دیگر قطب بندی و پلاریزه شدن جامعه در این تلاطم انقلابی میان جنبش پرولتری و جنبش های بورژوائی نیست. مخلوط تر و مبهم تر است. نه خواستی که جامعه را به حرکت در می آورد یک خواست سوسیالیستی است و نه پلاریزاسیون جنبشی جامعه حول طبقه کارگر و بورژوازی انجام شده است.

وقتی میگویم خواست سوسیالیستی نیست معنی اش این نیست که مورد علاقه طبقه کارگر نیست. به این معنی است که علی الاصول بدون از بین بردن مالکیت خصوصی و بدون از میان بردن سرمایه داری میشود آن خواست را عملی کرد. مثلاً یکسانی حقوق زن و مرد. این احتیاج به سوسیالیسم ندارد. یا جدائی مذهب از دولت، یا ستم ملی که مردم را در مستعمرات و سرزمین های اشغالی به حرکت در می آورد.

همین امروز در عراق مردمی که علیه وضع موجود یعنی اشغال و مسائل ناشی از آن به حرکت در می آیند فقط کارگران نیستند هر آدم عادی هم در این متن جلو می آید. یا مثلاً آفریقای جنوبی جنبشی علیه آپارتاید شکل میگیرد که با شعار "هر انسان یک رای" (one man one vote) خود را بیان میکند. این جنبش و سازمان چتری و فراگیری که از آن بوجود آمده است یعنی (ANC) نه قول سوسیالیسم داده است و نه قرار بوده جامعه را عوض کند. قرار بود تبعیض نژادی در سطح قانون را لغو کند همین کار را هم کرد.

بحث بر سر این است که جامعه حول مسائل و مطالبی به حرکت در میآید که حل آن مسائل و تحقق آن مطالبات بدون اینکه رابطه کار و سرمایه به هم بخورد ممکن است. به عبارت دیگر بخش هایی از جنبش ها و احزاب بورژوائی میتوانند خواستار انجام آن شوند.

حل مسئله ملی و یا آزادی بیان و تشکل و برابری حقوقی زن و مرد میتوانند در چارچوب یک حرکت بورژوائی متحقق شوند. اما بیکاری جزئی از سیستم تولید و باز تولید سرمایه داری است. بیمه بیکاری را میشود در چارچوب یک جنبش بورژوائی متحقق کرد اما بیکاری را نمیتوان از بین برد.

کل مردمی که به میدان می آیند فقط کارگر و فقط تحت تاثیر جنبش کمونیستی این

طبقه نیستند. مردم طبقاتی اند: خرده بورژواها، دهقان، کارگر و بورژوا را در برمیگیرد. و علاوه بر این مردم بطور عادی سنت و فرهنگ داده در جامعه یعنی سنت بورژوائی را منعکس میکنند.

مثلا سال ۵۷ دهقانان در رابطه با زمین بسیج شده بودند. برای مصادره زمین و یا برای نگاه داشتن آنچه که داشتند. همان زمان سوال این بود که آیا کمونیست ها و طبقه کارگر باید از این خواست بورژوائی دهقانان حمایت کنند یا نه؟ کومهله آن زمان در پاسخ به این سوال فلج شده بود. نمیدانست باید چه سیاستی را در پیش گیرد. از یک طرف دهقانان بعضا به تصرف و تقسیم مزارع یک پارچه بزرگ شرکت های سهامی زراعی پرداخته بودند و از طرف دیگر در مقابل مالکین مقاومت میکردند.

میخواهم بگویم آنچه که کاراکتر یا مسئله انقلاب میشود دلبخواه نیست و راست روده از سرمایه داری بودن جامعه نتیجه نمیشود. و اتفاقا اینجاست که سیاست پرولتری و غیر پرولتری و سیاست راست و چپ معنی پیدا میکند و نه در آرزو کردن یا نکردن انقلاب سوسیالیستی بطور کلی.

یک فاکتور مهم دیگر این است که وقتی جامعه به سمت بحران انقلابی یا انقلاب می رود جامعه شکاف برمیدارد. دوره انقلاب یعنی دوره ای که جامعه به انقلاب و ضد انقلاب تقسیم میشود که در مقابل هم صف می کشند. این مشاهده ای است که دیدن آن سخت نیست. آنچه که دشوار میشود این است پاسخ به این سوال است که دو طرف این قطب انقلاب و ضد انقلاب را کدام جنبش ها و کدام طبقات تشکیل میدهند. یا افق حاکم بر این دو طرف افق کدام جنبش ها است. پاسخ به این سوال در تعیین تاکتیک طبقه کارگر نقش تعیین کننده دارد. اگر به این سوال غلط جواب بدهید به اصطلاح جای دوست و دشمن را عوضی میگیرید.

برای مثال در انقلاب اکتبر، که یک انقلاب پرولتری بود که طبقه کارگر را به قدرت رساند، مسئله محوری صلح، نان و زمین بود. هیچیک از این خواست ها فی نفسه سوسیالیستی نیستند. یک حکومت بورژوائی هم ممکن بود به صلح تن بدهد، تقسیم اراضی کند و حداقل معاش را تامین نماید. اما در فاصله فوریه تا اکتبر در شکاف جامعه حول این خواست ها تقریبا کل جنبش ها و احزاب بورژوائی یک طرف ایستاده بودند و طبقه کارگر و دهقانان که اساسا توده اصلی سربازان را هم تشکیل میدادند به گرد جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر.

کل بورژوازی یک طرف و بخش اعظم طبقه کارگر و بخش وسیعی از خرده بورژوازی یعنی دهقانان در طرف دیگر ایستاده بود. پائین کشیدن دولت موقت کرنسکی به معنی این بود که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر کل جنبش های بورژوائی را به زیر کشیده است.

به عکس انقلاب اکتبر در انقلاب فوریه این شکاف میان عقب مانده ترین سنت بورژوائی (تزاریسیم) از یک طرف و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، و جنبش های بورژوا - لیبرالی، مشروطه خواه، نارودنیکسی و غیره از طرف دیگر بود. سرنگونی دولت تزار به عکس سرنگونی دولت کرنسکی به معنی پیروزی جنبش سوسیالیستی نبود به معنی پیروزی "دمکراسی" و یا یک جنبش همگانی بود.

میخواهم بگویم وقتی راجع به انقلاب صحبت میکنیم اولاً باید روشن باشد که چه خواست یا خواست هائی به محور انقلاب تبدیل شده است و این خواست ها چه خصلت طبقاتی دارند و ثانیاً ترکیب جنبش هائی که در دو طرف این شکاف انقلاب ایستاده اند چیست و سرنگونی دولت به معنی پیروزی چه کسی و چه جنبشی است*.

با این مقدمه به بررسی تاریخی برخورد کمونیست ها در مقاطع تعیین کننده میپردازیم و بطور اخص سه موضوع را مورد بررسی قرار میدهیم:

۱ - . مارکس و انگلس: از مانیفست کمونیست تا انقلابات ۱۸۴۸

۲ - لنین: انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷

۳ - منصور حکمت و انقلاب در ایران

فصل ۲ - مارکس و انگلس:

از مانیفست کمونیست تا انقلابات

۱۸۴۸-۱۸۴۹

طبقه کارگر و کمونیست‌ها اولین بار در دوران انقلابات سال ۱۸۴۸، در تمام قامت تئوریک و عملی آن، با مسئله نقش پرولتاریا در یک انقلاب غیر سوسیالیستی برخورد میکنند. انقلابات سال ۱۸۴۸ مجموعه‌ای از انقلاب‌های مختلف در کشورهای مختلف اروپا است که علاوه بر کارگران، خرده بورژوازی و دهقانان هم در آن بسیج شده و به میدان آمده‌اند. مانیفست کمونیست در همین سال ۱۸۴۸ نوشته شده است. در بخش مطالبات آن رنگ و بوی این انقلابات و مطالبات طبقه کارگر در این تلاطم انقلابی قابل مشاهده است.

مانیفست در فصل چهارم در مورد رابطه کمونیست‌ها با سایر احزاب اپوزیسیون می‌گوید:

"کمونیست‌ها برای رسیدن به نزدیکترین هدف‌ها، برای تحقق منافع امروزه طبقه کارگر مبارزه میکنند؛ ولی در جنبش کنونی آنها همچنین آینده این جنبش را نمایندگی میکنند و از آن دفاع می‌نمایند"^{**}

و در ادامه به انقلاب آلمان، یک انقلاب بورژوائی است، می‌پردازد و می‌گوید:

"کمونیست‌ها توجه اساسی خود را به آلمان معطوف میدارند زیرا آلمان در آستان یک انقلاب بورژوائی قرار دارد و این تحول را در یک شرایط مدنیت اروپایی بطور کلی مترقی‌تر و یک پرولتاریای به مراتب رشد یافته تری نسبت به انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم انجام خواهد داد. لذا انقلاب بورژوائی آلمان میتواند فقط پیش‌درآمد بلاواسطه یک انقلاب پرولتاریایی باشد."[†]

مانیفست تشخیص میدهد که بعد از انقلاب فرانسه و تجربه انگلیس بورژوازی، از ترس به میدان کشیدن کنترل نشده طبقه کارگر، خواستار انقلاب نیست. در انقلاب فرانسه بورژوازی و ایده‌های بورژوائی رهبری بلامنزاع داشتند. این انقلاب شاه را به گیوتین می‌سپارد، اموال ملاکین و کلیسا مصادره میکند، کشیشی‌گری را ممنوع اعلام می‌نماید (تا زمان ناپلئون کشیش بودن عملاً "قاچاق" است). این انقلاب به شدت ضد مذهب، ضد کلیسا، ضد فئودالیسم و خودکامگی سلطنتی است و به شدت متکی بر بسیج و تحرک رادیکال و میلیتانت بوده‌ای. شهر هائی مانند

* مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست مجموعه سه جلدی، به زبان انگلیسی، چاپ پروکرس، ۱۹۶۶، جلد ۱، صفحه ۱۲۶.

‡ تاکید از ماست

† همانجا - تاکید از ماست

پاریس، لیل و لیون نهایت رادیکالیسم و قاطعیت بورژوازی را در مقابل عقب ماندگی فنودالیسم و کلیسا به نمایش میگذارند. در این انقلاب طبقه کارگر هنوز به عنوان طبقه کارگر در زمین بازی نیست و مالکیت، بخصوص مالکیت بر سرمایه و ابزار تولید، مقدس است. اما در ۱۸۴۸، یعنی ۵۹ سال بعد از انقلاب فرانسه، زمین بازی به نفع طبقه کارگر، چه در بعد کمی و چه فکری، تغییر کرده است.

در ۱۸۴۸ آلمان، در شرایط متفاوتی نسبت به فرانسه و انگلیس قرن ۱۸ دارد. در آلمان بورژوازی و جنبش بورژوائی خواستار از میان برداشتن فنودالیسم هستند و در سال ۱۸۴۸ با شعار "حکومت قانون" و "برابری انسان ها در برابر قانون" وارد میدان میشوند. روشن است که برابری در مقابل قانون بیش از هر کس بورژوا و سرمایه دار را در مقابل حاکمیت خودکامه ی فنودالی پرنس ها، دوک ها، شاهان و فتوی های کلیسا محفوظ میدارد، درست مانند انقلاب فرانسه.

اما در تمایز از فرانسه، انقلاب بورژوائی آلمان زمانی اتفاق می افتد که طبقه کارگر مدرن صنعتی هم کمیت بالاتری دارد و هم به یمن تجربیات فرانسه و انگلیس به عنوان یک نیروی بالقوه سیاسی به میدان آمده است. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بلوغ بسیار بیشتری یافته است. عدم کارائی ژاکوبینیسم و اهمیت دخالت مستقیم و مستقل طبقه کارگر در هر انقلابی، برای دفاع از منافع خود (از جمله بر انداختن سرمایه داری) به بخشی از ذهنیت کارگران پیشرو و رهبران طبقه کارگر تبدیل شده است. در چنین شرایطی "عقل سلیم" بورژوازی و جنبش های آن تشخیص میدهند یک انقلاب توده ای دیگر، شبیه انقلاب فرانسه، میتواند تبدیل به پیش در آمد بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی شود. بورژوازی بلوغ پرولتاریا را میبیند. مانیفست هم بر همین واقعیت تاکید میکند که انقلاب آلمان در شرایط رشد یافته تری نسبت به انگلستان و فرانسه قرن هیجدهم صورت میگیرد. اینکه بورژوازی خطر به میدان آمدن طبقه کارگر را میبیند و پرولتاریای آگاه، از زبان مانیفست، این انقلاب را پیش در آمد بلاواسطه یک انقلاب پرولتاریای می بیند، تنها یک تحلیل نیست یک واقعیت و یک داده در جامعه سرمایه داری است. بورژوازی هم همین واقعیت را میداند و همین باعث میشود که بورژوازی از انقلاب بیشتر از دولت فنودالی نفرت داشته باشد و از وقوع آن نگران.

این موقعیت تنها مربوط به جدال بورژوازی علیه استبداد و نظام فنودالی نیست. در متن جوامعی که روابط سرمایه داری در آنها حاکم است، استبداد، هرج و مرج و عوامل دیگر میتوانند منجر به یک خیزش و انقلاب شوند که هنوز در چارچوب مناسبات و افق بورژوائی جامعه است. انقلابات همگانی، یا آنطور که بعدا نام گرفت، انقلابات دمکراتیک، ویژه ی دوران گذار از فنودالیسم به سرمایه داری نیست. این انقلابات در متن جامعه سرمایه داری نیز ممکن است. انقلاب ۵۷ ایران نمونه ای از این رویداد است، که بعدا به آن خواهیم پرداخت.

به هر صورت سوال چه در ۱۸۴۸، چه در انقلاب روسیه، چه در انقلاب ۵۷ ایران این بود، و در یک انقلاب همگانی دیگر در ایران این خواهد بود، که سیاست طبقه کارگر در قبال این انقلابات چگونه باید باشد؟

مانیفست، در همان فصل چهارم، این سیاست را، در آن زمان، چنین بیان می کند:

"خلاصه کمونیست ها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی میکنند.

آنها در تمام این جنبش‌ها مسأله مربوط به مالکیت را، مستقل از درجه‌ی توسعه‌ی آن در آن مقطع، به عنوان مسأله اصلی پیش می‌کشند.

سرانجام، آنها همه‌جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دمکراتیک همه‌کشورها میکوشند.

کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که اهدافشان تنها از طریق واژگون ساختن قهر آمیز همه نظام اجتماعی موجود قابل دست‌یابی است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمانده‌اند. ولی جهانی را برای فتح دارند.*

مانیفست میگوید کمونیست‌ها و کارگران در این انقلابات و یا جنبش‌های انقلابی دخالت میکنند. اما این دخالت به زیر پرچم افق بورژوائی این انقلابات یا جنبش‌ها نیست. طبقه کارگر سیاست و افق خود را دارد: تبدیل این انقلاب به تخته‌ی پرش به انقلاب سوسیالیستی (انقلاب مداوم). کمونیست‌ها و طبقه کارگر این افق را نه تنها از کسی پنهان نمیکنند بلکه، برای اتحاد و آگاهی کل پرولتاریا و جلب وسیع‌ترین توده‌ها اصرار خواهند کرد که مسئله مالکیت و سرمایه‌داری کلید قضیه است و پیروزی انقلاب، از نظر طبقه کارگر سرنگونی نظام سرمایه‌داری است.

مانیفست نه مدافع عزلت‌گرایی است و نه مدافع تسلیم به محدودیت‌های آرمان و افق بورژوائی (دمکراتیک) انقلاب. هر دو روی این برخورد، عزلت‌گرایی و تسلیم به افق بورژوائی جنبش وجود داشتند و هنوز دارند. اولی را امروز بیشتر در قالب اکونومیسم در جنبش کارگری پیدا میکنیم و دومی را در قالب منشویسم، سوسیال‌دمکراسی، کمونیسم اردوگاهی و پوپولیسم.

اولی میگوید دفاع از آزادی‌های سیاسی، دفاع از جدائی مذهب از دولت، دفاع از برابری حق زن و مرد و مبارزه با ستم بر زنان، مبارزه برای حق و کودک، مبارزه علیه خرافات مذهبی، مبارزه برای سرنگونی کل نظام و رهائی بشریت و غیره و غیره ربط بلاواسطه‌ای با طبقه کارگر ندارد و یا عاجل نیست و فعلا میتواند به نفع مبارزه اقتصادی کارگر کنار گذاشته شوند. دومی طبقه کارگر را در افق بورژوائی جنبش: استقلال، تقسیم اراضی، مبارزه با امپریالیسم، مبارزه ملی، مبارزه برای آزادی‌های سیاسی و فرهنگی، سرنگونی و ... محدود میکند، مبارزه برای سوسیالیسم را به "مرحله" آتی انقلاب و یا روال خودبخودی حواله می‌دهد. این‌ها را در انقلاب روسیه، انقلاب ۵۷ ایران، در جنبش علیه آپارتاید در آفریقای جنوبی، در انقلاب کوبا، در انقلاب چین، و در بسیاری از جنبش‌های دیگر می‌بینیم. در بحث "لنینیسم، منشویسم و بلشویسم - انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۲۷"^۱ به تفصیل بیشتر به نوع روسی آن پرداخته شده است.

با خاتمه‌ی انقلابات ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹، در سال ۱۸۵۰ مارکس و انگلس، از جانب

* مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست مجموعه سه جلدی، به زبان انگلیسی، چاپ پروگرس، ۱۹۶۶، جلد ۱، صفحه ۱۳۷ -

تاکید از ماست

† کورش مدرسی - منشویسم و بلشویسم - انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۲۷، جلد اول از همین مجموعه صفحه ۲۹۱

"جامعه‌ی کمونیست"، انقلابات ۱۸۴۸ و نقش کمونیست‌ها در آن، که در آن زمان اقلیت کوچکی بودند، را در خطابه کمیته مرکزی به جامعه‌ی کمونیست جمع‌بندی میکنند.^۱ خطابه با این جمع بندی عمومی شروع میکند که:

"در دو سال انقلابی ۸۴۸-۹۴ جامعه [کمونیست] خود را به دو شیوه به اثبات رسانده است؛ اول، اینکه اعضای اش همه جا قدرتمند در جنبش شرکت کردند، در مطبوعات، در سنگرها و در میدان‌های نبرد، در صف مقدم تنها طبقه‌ی قاطعانه انقلابی، پرولتاریا، ایستادند. بعلاوه جامعه [کمونیست] خود را به این شیوه به اثبات رساند که معلوم شد تبیین آن [جامعه‌ی کمونیست] از جنبش، آنطور که در اعلامیه‌های کنگره و کمیته مرکزی در ۷۴۹۱ و همچنین در مانیفست کمونیست بیان شده، تنها درک درست است، انتظارات بیان شده در این اسناد کاملاً متحقق گردیدند و تبیین شرایط اجتماعی معاصر، که قبلاً به صورت مخفی توسط جامعه [کمونیست] تبلیغ میشد، اکنون ورد زبان همه است و علناً در بازارها موعظه میشوند."^۲

سپس ادامه میدهد:

"برادران، ما در همان اوائل ۱۸۴۸ به شما گفتیم که لیبرال بورژواهای آلمانی بزودی به قدرت میرسند و بلافاصله قدرت تازه به دست آمده‌ی خود را علیه کارگران بکار خواهند گرفت."^۳

خطابه سپس نسبت به نقش خرده بورژوازی هشدار میدهد که:

"... نقش خیانت آمیزی که لیبرال بورژواهای آلمان در ۱۸۴۸ علیه مردم بازی کردند، در انقلاب آتی توسط خرده بورژواهای دمکرات، که در حال حاضر همان موقعیت لیبرال بورژواها قبل از ۱۹۸۴ را در اپوزیسیون اشغال میکنند، بر عهده گرفته خواهد شد. این حزب، حزب دمکرات، که برای کارگران بسیار خطرناک تر از لیبرال‌های قبلی است، از سه عنصر تشکیل میشود:

۱ - از پیشرفته ترین بخش‌های بورژوازی بزرگ که هدف سرنگونی فوری و کامل فئودالیسم و خودکامگی را دنبال میکند. این جناح توسط سازشکاران سابق برلین، مقاومت کنندگان علیه مالیات، نمایندگی میشود.

۲ - از خرده بورژواهای مشروطه خواه - دمکرات، که هدف اصلی آنها در جنبش قبل استقرار یک دولت فدرال کمابیش دمکراتیک؛ همانطور که توسط نمایندگان شان، چپ در مجلس فرانکفورت و بعداً توسط پارلمان شتوتگارد، و خودشان در کمپین برای "قانون اساسی رایش" مطالبه میشود.

* Communist League گاه به عنوان «اتحادیه کمونیست‌ها» ترجمه شده است.

† مارکس و انگلس، «خطابه کمیته مرکزی به جامعه‌ی کمونیست» - مارس ۱۸۵۰، مجموعه سه جلدی، به زبان انگلیسی، چاپ پروگرس، ۱۹۶۶، جلد ۱، صفحه ۱۷۵.

‡ همانجا، کروشها از ماست.

§ همانجا، صفحه ۱۷۶

۳ - از خرده بورژواهای جمهوری خواه، که ایدال آنها یک جمهوری فدرال آلمان به شیوه سوئیس است، و اکنون خود را سرخ و سوسیال دمکرات می خوانند زیرا آرزوی زاهدانه الغاء فشار سرمایه ی بزرگ بر سرمایه ی کوچک و فشار بورژوازی بزرگ بر بورژوازی کوچک را در سر می پرورانند.

...

حزب دمکراتیک خرده بورژاها در آلمان بسیار قوی است؛ این حزب نه تنها شامل اکثریت بزرگ بورژواهای ساکن شهرها، افراد خرد در صنایع و تجارت و صنعت گران ماهر است؛ بلکه طرفداران اش در میان دهقانان و پرولتاریای روستا، تا جائی که هنوز پشتیبانی پرولتاریای مستقل شهری را نیافته، بسیار است.

رابطه ی حزب انقلابی کارگران با دمکرات های خرده بورژوا چنین است: همراهی با آن ها علیه جناحی که هدف سرنگونی اش را دارند، مخالف با آن ها در هر چه که توسط آن تحکیم موقعیت خود در جهت منافع خود را دنبال کنند.

به دور از آرزوی پرولتارهای انقلابی برای انقلابی کردن همه جامعه، خرده بورژواهای دمکرات تشنه تغییرات اجتماعی ای هستند که بوسیله ی آنها جامعه ی موجود حتی المقدور برای خود قابل تحمل تر و راحت تر کنند. بنابراین آنان بیش از هر چیز خواستار کم کردن هزینه های دولتی از طریق کاهش بوروکراسی و انتقال بخش اعظم مالیات ها به زمین داران و بورژواهای بزرگ هستند...*

خطابیه موقعیت بعد از انقلاب را مد نظر میگیرد و می گوید

"... بنابراین سوالی که مطرح میشود این است که برخورد پرولتاریا و بطور اخص جامعه [کمونیسست] [در شرایط زیر] چه خواهد بود:

۱ - در دوره ادامه ی شرایط کنونی که دمکرات های خرده بورژوا نیز تحت ستم هستند؛

۲ - در مبارزه ی انقلابی بعدی، که به آنها دست بالا میدهد؛

۳ - بعد از این مبارزه، در طی دوره ی غلبه بر طبقات سرنگون شده و پرولتاریا

۱ - در لحظه ی حاضر، هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جاستم می بینند، آنها [خرده بورژواها] اتحاد عمومی و آشتی را برای پرولتاریا موعظه می کنند، آنها برای تشکیل یک حزب اپوزیسیون بزرگ، که همه ی سایه روشن های عقاید مختلف را در حزب دمکراتیک در بر می گیرد، به سوی پرولتاریا دست دراز می کنند؛ به عبارت دیگر، تقلا می کنند تا کارگران را در یک سازمان حزبی که قافیه باقی های عمومی سوسیال - دمکراتیک بر آن غالب است

که منافع ویژه شان پشت آنها پنهان شده و مطالبات ویژه پرولتاریا در خدمت صلح محبوب امکان طرح ندارند، گرفتار کنند. ... بنابراین این اتحاد باید به قاطعانه ترین شکل رد شود. بجای اینکه مجدداً در نقش هلهله کشان بورژوا دمکرات غرق شوند، کارگران، و مهمتر از هر چیز جامعه [کمونیست]، باید، در کنار دمکرات های رسمی، خود یک حزب مستقل کارگران، علنی و مخفی، را تشکیل دهند و برای تبدیل هر یک از بخش های خود* به کانون و مرکز انجمن های کارگری تلاش کنند که در آنها نظرات و منافع پرولتاریا، مستقل از نفوذ بورژواها، به بحث گذاشته میشود.^۱

خطابیه سپس به آمادگی سازمانی و سیاسی پرولتاریا می پردازد و می گوید:

"۲ - اما برای مخالفت قدرتمند و تهدید آمیز با این حزب، که خیانت اش به کارگران از همان ساعت اول پیروزی شروع میشود، کارگران باید مسلح و سازمان یافته گردند. همه ی پرولتاریا با تفنگ، تفنگ های سر پُر (muskets)، توپ و مهمات باید فوراً مسلح شوند، باید در مقابل احیای گارد های شهروندان^۲، به شیوه قدیم، علیه کارگران مقاومت شود. اما اگر ممانعت از تشکیل گارد های شهروندان ممکن نباشد، کارگران باید سعی کنند که خود مستقلاً به عنوان گارد پرولتری، که فرماندهان توسط آنها انتخاب میشود، خود را سازمان دهند..."^۳

بالاخره مارکس و انگلس خطابیه را با این عبارات به پایان میبرند:

"اما آنها (کارگران آلمان) خود باید بیشترین تلاش را برای پیروزی نهائی به نمایند. این یعنی با روشن کردن ذهن خود نسبت به اینکه چه چیز منافع طبقاتی شان است، با شرکت در ایجاد هرچه سریعتر یک حزب مستقل و با اینکه اجازه ندهند حتی یک لحظه فریب عبارت پردازی های فریب کارانه ی خرده بورژواهای دمکرات را بخورند که آنان از سازمان مستقل حزب پرولتاریا در باز میدارد. غریو نبرد آنها باید این باشد: انقلاب مداوم"^۴

بطور خلاصه مارکس و انگلس، چه در مانیفست و چه در خطابیه، پاسخ سوالی که در ابتدای این فصل مطرح کردیم چنین میدهند:

هدف پرولتاریا انقلاب سوسیالیستی است. نه در فردای دور بلکه همین امروز. اما اگر انقلابی در بگیرد که سوسیالیستی نیست هدف پرولتاریا انقلاب مداوم و یا تبدیل انقلاب غیر سوسیالیستی به تخته پرش بلاواسطه به انقلاب سوسیالیستی است. طبقه کارگر هیچ گاه متحد بورژوازی، خرده بورژوازی، یا افسار و طبقات دیگر نیست. ممکن است در یک انقلاب همگانی در کنار آنها قرار گیرد اما برای آماده کردن پرولتاریا برای این انقلاب مداوم اولاً با تاکید دائم بر تفاوتش با این

* در ترجمه چاپ پنگونن هریک از «کمون های خود» آمده است

† مارکس و انگلس، «خطابیه کمیته مرکزی به جامعه ی کمونیست»... صفحه ۱۷۹، تاکید از ماست

‡ در ترجمه چاپ پنگونن هریک از «میلیس شهروندان» آمده است

§ مارکس و انگلس، «خطابیه کمیته مرکزی به جامعه ی کمونیست»... صفحه ۱۸۱

¶ همانجا صفحه ۱۸۵

جریان‌ات و طبقات امر آگاه کردن طبقه کارگر و مبارزه با تبلیغات فریب کارانه بورژوائی پیش می‌برد و ثانیاً خود را فعالانه، تا حد آمادگی نظامی، برای مقابله ی آتی با بورژوازی و خرده بورژوازی آماده می‌کند. پرولتاریا با انواع و اقسام بورژوازی وجه مشترکی ندارد که بر طبق آن باهم جبهه درست کنند، ائتلاف بوجود آورند، وحدت عمل کنند و پروژه مشترکی را به سرانجام برسانند. پرولتاریا و خرده بورژوازی، و حتی بورژوازی، ممکن است در دوره های مختلف علیه یک دولت اشتراک هدف داشته باشند، مانند آزادی های سیاسی و غیره، اما این به راه مشترک ختم نمی‌شود. اشتراکات هرچه که باشد سیر انقلاب طبقه کارگر را به مقابله قهر آمیز با همه ی این جریان‌ات می‌گذرد. ذره ای توهم هم منفعت بودن برای صف طبقه کارگر مهلک است. بورژوازی هیچگاه حاضر به اتحاد با پرولتاریا بر اساس منافع طبقه کارگر نخواهد بود. تنها راه اتحاد برای آنها کوتاه آمدن طبقه کارگر از اهداف اساسی خود و تن دادن به صلح در چارچوب خواست های نیم بند "دمکراتیک"، یا به عبارت دیگر پلتفرم جریان‌ات بورژوائی است.

فصل ۳ - لنین - سوسیال دمکراسی روسیه، منشویسم و بلشویسم

بعد از انقلابات ۱۸۴۸، فضای انقلابی در سال ۱۸۷۱، اینبار اساسا در فرانسه، به دنبال شکست ماجراجویی های لوئی بناپارت، بالا می گیرد که قیام کارگران و زحمتکشان پاریس و تشکیل کمون پاریس را به دنبال دارد. کمون پاریس خصلت مخلوط انقلاب همگانی را نداشت. بیش از هر چیز یک طغیان و یا قیام توده ی فرودست شهری بود علیه سرمایه داری.

اما انقلاب بعدی، در اروپا، انقلاب روسیه است که "معضل" انقلاب همگانی ۱۸۴۸ را در ابعاد بسیار وسیع تر و همه جانبه تری در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد و لنین، مانند همیشه، منطق مارکس در انقلاب ۱۸۴۸ را میگیرد و بشکل خلاقانه ای بکار میبرد. ایده های، آن زمان "بدیع"، "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان"، "دولت موقت انقلابی" با یک پلاتفرم غیر سوسیالیستی، که نتنها طبقه کارگر میبایست در آن شرکت میکرد بلکه میبایست تلاش کند که در راس آن قرار گیرد. این ها ایده های لنین بودند که البته قبل از هر کس توسط منشویک ها و سوسیال دمکراسی اروپای غربی ظاهرا از چپ مورد حمله و نقد قرار گرفتند.*

روسیه کشوری است که سرمایه داری در آن با تاخیر، نسبت به اروپای غربی، شکل گرفته و رشد میکند. در اوائل قرن بیست، روسیه گرچه دارای صنایع بزرگی است و شهر های صنعتی و طبقه کارگر صنعتی در حال رشدی دارد، اما بخش اعظم جمعیت این کشور نه تنها ساکن روستا ها هستند بلکه در قالب سیستم "سرواژ" در بند روابط تولیدی فنودالی، در عقب مانده ترین شکل آن، گرفتار بودند.

اعتراض علیه نظام حاکم در قالب جنبش های مختلف (افق های مختلف) که انعکاس مطالبات بخش های مختلف جامعه بود در جامعه جریان داشت. این جنبش ها را در سطح عمومی به دو بخش میتوان تفکیک کرد: جنبش های بورژوائی و جنبش سوسیالیستی. جنبش های بورژوائی مطالباتی را دنبال میکردند که نه تنها فی نفسه با نظام سرمایه داری تناقضی نداشتند بلکه تسهیل کننده رشد آن بودند. جنبش دهقانان علیه فنودالیسم که بخش اعظم جامعه روسیه را به حرکت در می آورد در ماهیت تلاش برای تغییر مناسبات تولیدی از فنودالی به سرمایه داری، چه در قالب او هام دهقانی و چه در قالب زمین داری بزرگ، بود. این خواست بعلاوه خواست بستر اصلی جنبش بورژوازی بزرگ روسیه، برای کوتاه کردن دست فنودال ها از زمین و از نیروی کار اسیر شده در روستا، نیز بود. بعلاوه جنبش علیه خودکامگی و فساد تزارپسم و برای مشروط کردن قدرت دولتی، چه در قالب سلطنت مشروطه و چه در قالب جمهوری، یک خواست همگانی بود. تامین حکومت قانون، تامین آزادی های سیاسی و غیره همه در این چارچوب می گنجید. از طرف دیگر طبقه کارگر، که سوسیال دمکرات ها در آن نفوذ غالب را داشتند، آرزو و خواست سوسیالیسم، به اعتباری، را در دل می پروراند. تپش تب

* برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: کورس مدرسی - منشویسم و بلشویسم - انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۲۷، جلد اول از همین

انقلابی در سال ۱۹۰۵ تپش یک جنبش همگانی علیه تزاریسیم بود که در آن هنوز جنبش سوسیالیستی دست بالا و یا نقش فائده را نداشت. این اوضاع شباهت زیادی با انقلابات ۱۸۴۸ داشت، که قبلاً به آن اشاره کردیم. در روسیه، با توجه به سلطه فنودالیسم این جنبه همگانی حتی از جوامع اروپای غربی در ۱۸۴۸ عمیق‌تر و خود آگاهی و گسست طبقاتی کم عمق‌تر بود.

در نتیجه تبدیل انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به تخته پرش طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی هم ضروری‌تر و هم پیچیده‌تر بود. جهش به انقلاب سوسیالیستی نیازمند گذار از یک دوره انقلابی با تضمین وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی، هم برای آمادگی ذهنی و عملی طبقه کارگر و هم برای قطبی کردن جامعه حول خواست سوسیالیسم و جلب بخش اعظم زحمتکشان، خرده بورژوازی و دهقانان فقیر و کارگران روستا به زیر پرچم طبقه کارگر بود. در یک نگاه عمومی انقلاب و جامعه روسیه می‌بایست از همان پروسه‌ای که مارکس و انگلس برای انقلاب ۱۸۴۸ متصور بودند عبور می‌کرد. جدال‌نشین در این سال‌ها را تنها بر این متن می‌توان فهمید.

سوسیال‌دمکرات‌ها، چه بلشویک و چه منشویک، در خصلت بورژوائی جنبش همگانی و انقلابی که در حال شکل‌گیری بود توافق داشتند. اما در نتیجه‌گیری از این مشاهده به نتایج تاکتیکی کاملاً متفاوتی می‌رسیدند.

لنین بحث خود را اساساً در کتاب "دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک"* به شکل سیستماتیک مطرح میکند و سپس در مجموعه‌ای از مقالات کوتاه آن را تکمیل می‌کند.^۱

اینجا باز هم برای تعقیب بحث ناچار باید به نقل قول‌های کامیاب طولانی از لنین به پردازیم.

لنین "دو تاکتیک ... را با نگاه عمیق مارکسیسم دخالت‌گر و نه نظاره‌گر به تحولات سیاسی، بخصوص انقلاب شروع میکند. "بحث بر سر تغییر است و نه تفسیر" جوهر مارکسیسم بطور کلی و لنینیسم بطور اخص است. لنین چنین شروع می‌کند:

"شکی نیست که انقلاب، ما و توده‌های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسأله‌ای که اکنون در مقابل حزب رزمنده سیاسی قرار دارد این است که آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب بیاموزیم؟ آیا ما خواهیم توانست از صحت آموزش سوسیال‌دمکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقه تا به آخر انقلابی یعنی پرولتاریا استفاده نماییم، تا مَهر و نشان پرولتاری به انقلاب بزنیم، و انقلاب را نه در گفتار بلکه در کردار به پیروزی قطعی و واقعی برسانیم و نا استواری، نیمه‌کاری و خیانت بورژوازی دمکرات را فلج گذاریم؟"

ما باید تمام مساعی خود را متوجه این هدف سازیم. و اما حصول آن از

* لنین، دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، منتخب آثار یک جلدی، از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، چاپ ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

† لنین: بلشویسم و منشویسم در انقلاب دمکراتیک، انتشارات اتحاد مبارزان کمونیست، بهمن ۱۳۵۹، چاپ دوم انت-ارات مرکزی کومه له خرداد ۱۳۶۶

طرفی منوط است به صحت ارزیابی ما از موقعیت سیاسی و درستی شعارهای تاکتیکی ما و از طرف دیگر به پشتیبانی نیروی مبارز عملا موجود توده‌های کارگر از این شعارها، کار عادی و روزمره و جاری کلیه سازمانها و گروههای حزب ما یعنی کار ترویج (پروپاگاندا)، تبلیغ (اژیتاسیون) و سازماندهی، تماما متوجه تحکیم و توسعه روابط با توده‌ها گردیده است. این کار همواره ضروری است ولی در لحظه انقلاب کمتر از هر موقع دیگر میتوان آن را کافی دانست. در این لحظه طبقه کارگر را بطور غریزی شور قیام آشکار انقلابی فرا می‌گیرد و ما باید بتوانیم وظایف این قیام را صحیحاً معین نماییم تا بعد موجبات آشنایی با این وظایف و شیوه درک آنها را در مقیاسی حتی المقدور وسیعتر فراهم سازیم. نباید فراموش کرد که اکنون در پس پرده بدبینی متداول نسبت به رابطه ما با توده، چه بسا ایده‌های بورژواپی در خصوص نقش پرولتاریا در انقلاب نهفته است. یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ چه در این و چه در دیگری، طبقه کارگر تربیت و تشکل می‌گردد. هم این و هم آن دیگری البته ضروری است، لیکن اکنون، در انقلاب فعلی تمام مسأله در این است که مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر در کجا قرار خواهد گرفت، در اولی یا در دومی؟

...

شعارهای تاکتیکی صحیح سوسیال دموکراسی، اکنون برای رهبری توده‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است. در زمان انقلاب هیچ چیز خطرناک‌تر از این نیست که از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی دقیق، کاسته شود.*

تفاوت مارکس با هگل این است که هگل قدرت و حاکمیت را روی پای خود و انعکاس ایده‌های سوپژکتیو (خرد و غیره) می‌فهمد. مارکس از قدرت به دولت و از دولت به طبقه و از آنجا به مناسبات طبقاتی ایژکتیو جامعه میرسد. لنین هم همین است. اگر برای بخش اعظم سوسیال دموکراسی آن زمان خواست‌های طبقه کارگر "مطالباتی" است که کارگر برای آن مبارزه میکند تا در یک معاد سوسیالیستی قدرت را بدست آورد، برای لنین خواست‌های طبقه کارگر، بویژه در دوره ی انقلابی، بلاواسطه به قدرت اعمال آن خواست‌ها و چگونگی تحقق آنها مربوط میشود و حلقه ی این ارتباط دولت است نه ایفای نقش اپوزیسیون. فشار از بالا و پائین برای تحقق خواست‌های طبقه کارگر در قالب انقلابی که در حال شکل‌گیری است. لنین از مارکس و انگلس ۱۸۴۸ فراتر میرود. در ۱۸۴۸ مارکس و انگلس حزب طبقه کارگر را در یک جدال دائم بر سر پیروز شدن تصویر میکنند. لنین در ۱۹۰۵ ایده دست بردن به قدرت و تشکیل یک دولت موقت انقلابی، برای فیصله دادن قدرت به نفع طبقه کارگر، به دموکراتیک‌ترین شیوه ممکن، را پیش می‌کشد. می‌گوید برای پیروز شدن باید قدرت برای پیروزی را داشت. برای

* لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک، منتخب آثار یک جلدی، از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، چاپ ۱۳۵۲ - ۱۹۷۶، صفحه ۲۴۲

مستقر شدن باید قدرت مستقر کردن را داشت، برای تحقق خواست‌ها باید قدرت متحقق کردن آنها را داشت و حلقه قدرت، بویژه در دوره انقلابی، دولت است.

لنین می‌نویسد:

"حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است ناگزیر باید در فکر این باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید سرنگون شود به نمایندگی مسأله جدیدی در خصوص حکومت انقلابی موقت پیش می‌آید. برای اینکه جواب کاملی به این مسأله داده شود حزب پرولتاریای آگاه باید نکات زیرین را روشن نماید، اولاً اهمیت حکومت انقلابی موقت را در انقلاب جاری و بطور کلی در تمام مبارزه پرولتاریا؛ ثانیاً روش خود را نسبت به حکومت انقلابی موقت؛ ثالثاً شرایط دقیق شرکت سوسیال دموکراسی را در این حکومت؛ رابعاً شرایط فشار بر این حکومت را از پایین یعنی در صورتی که سوسیال دموکراسی در آن شرکت نداشته باشد. فقط در صورت روشن شدن کلیه این مسائل، روش سیاسی حزب در این مورد، اصولی، واضح و پا بر جا خواهد بود."^{*}

سپس به قطعنامه کنگره سوم حزب سوسیال دموکرات روسیه، که توسط بلشویک‌ها برگزار گردید، در این باره می‌پردازد:

"حال ببینیم قطعنامه کنگره سوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه این مسائل را چگونه حل مینماید. اینک متن کامل آن:

"قطعنامه مربوط به حکومت انقلابی موقت

با توجه به اینکه:

(۱) خواه منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه رسیدن به هدفهای نهایی سوسیالیسم، آزادی سیاسی حتی المقدور کاملتر و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه با جمهوری دموکراتیک را ایجاب مینماید؛

(۲) استقرار جمهوری دموکراتیک در روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمندان مردم، که ارگان آن حکومت انقلابی موقت خواهد بود، امکان پذیر است و این حکومت یگانه حکومتی است که قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین کند و مجلس مؤسسانی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی دعوت نماید؛

(۳) این انقلاب دموکراتیک در روسیه، با وجود رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی آن، سلطه بورژوازی را که ناگزیر در لحظه معین، بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، کوشش خواهد کرد حتی المقدور قسمت بیشتری از پیروزی‌های دوره انقلاب را از چنگ پرولتاریای روسیه خارج سازد، ضعیف ننموده بلکه آن را تقویت مینماید؛

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه مقرر میدارد:

الف) ضروری است تصور روشنی درباره محتمل‌ترین سیر انقلاب و نیز درباره اینکه در لحظه معینی از آن پیدایش حکومت انقلابی موقت که پرولتاریا اجرای همه خواسته‌های فوری سیاسی و اقتصادی برنامه (برنامه حداقل) ما را از آن طلب خواهد نمود ناگزیر خواهد بود - در بین طبقه کارگر اشاعه یابد.

ب) با در نظر گرفتن تناسب قوا و عوامل دیگری که تعیین دقیق آنها از پیش غیر ممکن است شرکت نمایندگان حزب ما در حکومت انقلابی موقت بمنظور مبارزه بیرحمانه با کلیه تلاش‌های ضد انقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر مجاز می‌باشد؛

ج) شرایط لازم چنین شرکتی نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود و حفظ مداوم استقلال سوسیال دموکراسی است که انقلاب سوسیالیستی کامل را هدف مساعی خویش قرار داده و به همین جهت هم دشمن آشتی‌ناپذیر تمام احزاب بورژوازی است؛

د) اعم از اینکه شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی موقت ممکن باشد یا نه، باید بمنظور حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزی‌های انقلاب اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت از طرف پرولتاریای مسلح و تحت رهبری سوسیال دموکراسی را در بین وسیع‌ترین اقشار پرولتاریا ترویج نمود.^{۱۱*}

قطعنامه کنگره سوم تاکید می‌کند که هدف طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی است. اما انقلاب در حال وقوع سوسیالیستی نیست. یک انقلاب همگانی، دموکراتیک، هدف طبقه کارگر تبدیل انقلاب موجود به تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی، به انقلابی ترین و دموکراتیک ترین شیوه ممکن، است. این امر بدون پلاریزه شدن فضای سیاسی جامعه حول جدال میان افق سوسیالیستی و افق بورژوائی جامعه و جلب وسیع ترین توده زحمتکش به گرد این افق ممکن نیست.

ایده دولت موقت انقلابی و شرکت پرولتاریا در آن از دید منشویک‌ها و بستر اصلی سوسیال دموکراسی اروپا، کفر آلود بود. آنها ایده لنین را شریک کردن پرولتاریا در دولت بورژوائی، آلوده کردن طبقه کارگر، اعلام کردند. هدف طبقه کارگر سوسیالیسم بود و تا هنگامی که اوضاع جامعه طبقه کارگر را به قدرت سوق نداده است، از نظر آنها نقش احزاب کارگری ایفای نقش اپوزیسیون و فشار از پائین به دولت حاصل از انقلاب بود، که از نظر آنها یک دولت بورژوائی می‌بود.

لنین در توضیح مساله دولت موقت انقلابی مینویسد:

"... صحبت فقط بر سر حکومت انقلابی موقت است نه موضوع دیگری؛ بنابراین در اینجا به هیچ وجه از مسأله فرضاً "بکف آوردن قدرت" بطور کلی و غیره صحبت نمیشود. آیا کنگره با کنار گذاردن مسأله اخیر و مسائلی نظیر آن کار صحیحی کرده است؟ بدون شک آری، زیرا موقعیت سیاسی روسیه ابدا چنین مسائلی را جزو مسائل روز قرار نمیدهد. و حال آنکه سرنگون ساختن حکومت مطلقه و دعوت مجلس مؤسسان مسأله ای است که تمام مردم آن را در درجه

اول اهمیت قرار داده‌اند. کنگره حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب بجا یا بیجا به میان کشیده است، بلکه مسائلی را باید مطرح نمایند که به حکم شرایط زمان و بنا بر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی میباشند.

اهمیت حکومت انقلابی موقت در انقلاب فعلی و در مبارزه عمومی پرولتاریا چیست؟ قطعنامه کنگره در همان آغاز با اشاره به لزوم "آزادی سیاسی حتی‌المقدور کاملتر" این موضوع را خواه از نقطه نظر منافع بلاواسطه پرولتاریا و خواه از نقطه نظر "هدفهای نهایی سوسیالیسم" روشن مینماید. و اما آزادی کامل سیاسی همانطور که در برنامه حزبی ما اِشعار شده است، لازمه اش تعویض حکومت مطلقه تزار با جمهوری دمکراتیک است. تکیه روی شعار جمهوری دمکراتیک در قطعنامه کنگره به حکم منطق و از لحاظ اصولی، ضروری است زیرا پرولتاریا که مبارز پیشتاز راه دمکراسی تمام هم‌ش همانا مصروف به تحصیل آزادی کامل است. ... ولی قطعنامه به این موضوع اکتفا نمیکند. برای استقرار نظم جدیدی که "واقعا مظهر اراده مردم باشد" تنها دادن نام مؤسسان به مجلس کافی نیست. باید این مجلس قدرت و توانایی "تأسیس کردن" را نیز داشته باشد. قطعنامه کنگره با علم به این موضوع به شعار ظاهری "مجلس مؤسسان" اکتفا ننموده بلکه آنچنان شرایط مادی را به آن اضافه مینماید که فقط در آن شرایط این مجلس خواهد توانست وظایف خود را بطور واقعی انجام دهد. ... زیرا بورژوازی لیبرال که نماینده آن حزب سلطنت‌طلب مشروطه خواه است، بطوری که ما بکرات متذکر شده‌ایم، شعار مجلس مؤسسان همگانی را آشکارا تحریف مینماید و آن را تبدیل به عبارتی پوچ میکند.

قطعنامه کنگره حاکی است که فقط حکومت انقلابی موقت، و آنهم حکومتی که ارگان قیام بیروزمندان مردم باشد، قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین و مجلسی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد دعوت نماید. آیا این اصل صحیح است؟ کسی که بخواهد آن را نفی نماید قطعاً باید ادعا کند که حکومت تزار ممکن است جانب ارتجاع را نگیرد، میتواند در انتخابات بیطرف بماند و میتواند نسبت به مظهر واقعی اراده مردم غمخواری داشته باشد. چنین ادعایی آنقدر بیمعنی است که هیچکس علناً از آن دفاع نخواهد کرد ... مجلس مؤسسان را باید کسی دعوت نماید؛ آزادی و صحت انتخابات را باید کسی تأمین نماید؛ نیرو و قدرت را باید کسی کلاً تفویض مجلس نماید؛ فقط حکومت انقلابی که ارگان قیام است میتواند با کمال صداقت خواستار این موضوع باشد و از عهده آنچه که برای اجرای آن لازم است برآید. حکومت تزار ناگزیر بر ضد این کار اقدام خواهد نمود. دولت لیبرال که با تزار بند و بست کرده باشد و اِتکاء کاملش به قیام مردم نباشد نمیتواند نه از روی صداقت خواستار آن باشد و نه آن را بموقع اجرا گذارد، حتی اگر در این مورد صداقتانه تمایلات را داشته

باشد. بنابراین قطعنامه کنگره یگانه شعار دمکراتیک صحیح و کاملاً پیگیر را بدست میدهد.*

و ادامه میدهد

سپس سؤال میشود آیا خط مشی پرولتاریا نسبت به حکومت انقلابی موقت بطور کلی، باید چگونه باشد؟ در پاسخ این مطلب قطعنامه کنگره قبل از همه به حزب توصیه صریح میکند که اندیشه ضرورت ایجاد حکومت انقلابی موقت را در میان طبقه کارگر اشاعه دهد. طبقه کارگر باید این ضرورت را درک نماید. در همان حال که بورژوازی "دمکرات" درباره مسأله سرنگون ساختن حکومت تزاری سکوت اختیار مینماید، ما باید آن را در درجه اول اهمیت قرار داده و در مورد لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت اصرار ورزیم. علاوه بر آن ما باید برنامه عمل این حکومت را بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی و طبق وظایف دمکراسی پرولتاریا معین نماییم. این برنامه شامل تمام برنامه حداقل حزب ما یعنی برنامه اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجراست و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی جلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.

به این طریق این قطعنامه خصلت و هدف حکومت انقلابی موقت را روشن میسازد. از لحاظ چگونگی و منشاء و خصلت اساسی خود این حکومت باید ارگان قیام مردم باشد. از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاحی برای دعوت مجلس مؤسسان همگانی باشد. از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامه حداقل دمکراسی پرولتاریایی را که یگانه تأمین کننده منافع مردمی است که بر ضد حکومت مطلقه قیام کرده‌اند، عملی کند.†

لنین درباره ی خصلت انقلاب ۱۹۰۵ روسیه میگوید:

"مارکسیست‌ها مسلماً معتقدند که انقلاب روسیه جنبه بورژوایی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دمکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرده‌اند، بخودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه‌داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمیسازند، بلکه بعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی و نه آسیایی، سرمایه‌داری آماده مینمایند ... اصرار در روی این حقیقت برای سوسیال‌دمکراسی نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت "دمکراتیک همگانی" فعلی ناشی میگردد."‡

* همانجا - تأکید ها از ماست

† همانجا - صفحه ۲۴۶ - تأکید ها از ماست

‡ لنین "دو تاکتیک..." صفحه ۲۵۴ - ۲۵۶

سپس ادامه می‌دهد:

"ولی به هیچ رو از اینجا چنین بر نمی‌آید که انقلاب دمکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوازی است) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. به هیچ رو از اینجا چنین بر نمی‌آید که انقلاب دمکراتیک، نمیتواند هم به شکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه‌دار بزرگ، سلطان سرمایه مالی و مالک "منورالفکر" باشد و هم به شکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد.

نوایسکرای‌ها* مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوازی را از اساس غلط درک میکنند. و دائما این فکر از استدلال‌های آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوازی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. و حال آنکه هیچ چیزی خطا تر از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوازی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوازی یعنی سرمایه‌داری خارج نمیشود.[†]

سپس ادامه می‌دهد:

"معنای "پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم" چیست؟ ... ما مارکسیست‌ها به هیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دمکرات‌های انقلابی (از قبیل گاپون) فریفته کلماتی از قبیل "انقلاب"، یا "انقلاب کبیر روسیه" گردیم. ما باید این موضوع را دقیقاً پیش خود حل‌جی نماییم که آن نیروهای اجتماعی واقعا موجودی که در مقابل "تزاریسیم" قرار گرفته‌اند (تزاریسیم نیروی کاملا موجودی است و برای همه کاملا قابل درک است) و به نیل "پیروزی قطعی" بر آن قادرند کدامند. چنین نیرویی نمیتواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه‌داران و "انجمنی" که از پی هواداران آسواپژدنیه می‌رود باشد. ما مبینیم که آنها اساسا طالب پیروزی قطعی نیستند. ما میدانیم که آنها بنا بر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزاریسیم نیستند؛ مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین، بندگرانی است بر پای آنها که اجازه نمیدهد در راه مبارزه قطعی قدم بردارند. تزاریسیم با دستگاه پلیسی و بوروکراتیک و نیروهای نظامی خود بر ضد پرولتاریا و دهقانان، به حدی برای آنها لازم است که نمیتوانند خواهان محو تزاریسیم باشند. خیر، نیرویی که قادر است به "پیروزی قطعی بر تزاریسیم" نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضا از "مردم" هستند) بین این و آن تقسیم گردد. "پیروزی قطعی انقلاب، بر تزاریسیم" عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان. نوایسکرای‌های ما در مقابل این استنتاج که دیر زمانی است "وپریود" به آن اشاره نموده است راه‌گیزی ندارند. جز این نیرو، نیرویی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزاریسیم نائل گردد.

و این پیروزی همان دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به

* منظور منشویک‌ها هستند

† همانجا صفحه ۲۵۴

نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکاء نماید و نه اینکه به ارگانهای مختلفی که از "طرق علنی" و "مسالمت‌آمیز" ایجاد شده است. این بجز دیکتاتوری چیزی دیگری نمیتواند باشد زیرا اجرای اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزاریسیم خواهد شد. بدون دیکتاتوری در هم شکستن این مقاومت و دفع تلاشهای ضد انقلابی غیر ممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دمکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه‌های سرمایه‌داری گزندی وارد سازد. این دیکتاتوری در بهترین حالات میتواند تقسیم‌بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی بنفع دهقانان عملی نماید، دمکراتیسیم پیگیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد،**

و

"پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند به این طریق که توده دهقانان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند به این طریق که توده عناصر نیمه پرولتر اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً در هم شکند و ناپیگیری دهقان و خرده بورژوازی را فلج سازد. اینها هستند آن وظایف پرولتاریا که نوایسکرایها در تمام استدلال ها و قطعنامه‌های خویش درباره دامنه انقلاب با آن محدودیت از آن سخن میگویند"†.

نظر و دخالتگری لنین در شکل دادن به انقلاب، در جهت انقلاب کارگری، باید روشن باشد. اما شاید بد نباشد که به مقاله ای که لنین در تکمیل بحث نوشت نیز نگاهی بیندازیم. این نگاه بویژه برای کسانی که در جریان جدل های داخلی حزب کمونیست کارگری بر سر تاکتیک در قبال "جنبش سرنگونی" از نظر ما و "انقلاب" بی نام نشان از جانب تقوایی و شرکا در گرفت مفید باشد. این جدال البته بعداً به جدل میان حزب حکمتیست با جریان پوپولیسم راست تشکل یافته در حزب کمونیست کارگری تبدیل گردید. جالب است که تقوایی و شرکا نخوانده و نشنیده و صرفاً از روی غریزه طبقاتی درست همان استدلالات و حتی جملاتی را تکرار کردند و می کنند که بحث دولت موقت انقلابی لنین با آنها روبرو شد.

لنین در نوشته "سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی"‡ به استدلالات بعدی منشویک ها (نو ایسکرائی ها) که اساساً در جزوه "دو دیکتاتوری" نوشته مارتینف فروموله شده است میپردازد. لنین ابتدا مجدداً صورت مساله را، که در "دو تاکتیک..." به آن پرداخته و ما در بالا به آن اشاره کردیم، تکرار میکند و

* همانجا صفحه ۲۵۶-۲۵۷

† همانجا صفحه ۲۷۴

‡ لنین "سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی" در مجموعه "لنن: بلشویسم و منشویسم در انقلاب دمکراتیک"، انتشارات

اتحاد مبارزان کمونیست، بهمن ۱۳۵۹، چاپ دوم انت-ارات مرکزی کومه له خرداد ۱۳۶۶

مینویسد:

"سرنگون باد استبداد! - این را همه قبول دارند، نه فقط همه سوسیال دمکرات ها، بلکه همه دمکرات ها، حتی همه لیبرال ها - اگر قرار باشد اظهارات جاری‌شان را باور کنیم. اما معنای این شعار چیست؟ این سرنگونی حکومت چگونه قرار است جامه عمل بپوشد؟ چه کسی قرار است مجلس مؤسسان را فرا خواند؟ ... مجلس مؤسسانی که خواست حق رأی همگانی، مستقیم و برابر را نیز برآورده سازد. پشتوانه واقعی آزاد بودن و بیانگر منافع ملت بودن انتخابات چنین مجلسی کدامست؟"

کسی که نتواند پاسخ روشن و قاطعی به این سؤالها بدهد معنای شعار "سرنگون باد استبداد!" را نمیفهمد. این سؤالات ناگزیر ما را به مسأله دولت موقت انقلابی می کشاند. فهم این نکته دشوار نیست که انتخابات واقعاً آزاد و مردمی برای مجلس مؤسسان، تضمین صد در صد حق رأی واقعاً همگانی، برابر و مستقیم با رأی مخفی، در رژیم استبدادی نه تنها نامحتمل، بلکه عملاً غیر ممکن است. و اگر ما در طرح خواست عملی سرنگونی فوری حکومت استبدادی صادق و جدی هستیم، باید تصور روشنی در این باره در ذهن داشته باشیم که دقیقاً چه دولت دیگری را میخواهیم جانشین دولتی سازیم که قرار است سرنگون شود. به عبارت دیگر، فکر میکنیم برخورد سوسیال دمکرات ها به [مسأله] دولت موقت انقلابی چگونه باید باشد؟*

لنین سپس به استدلال منشویک ها (مارتینف) می پردازد و می نویسد:

"مارتینف از همان آغاز جزو‌اش می کوشد ما را از دور نمای شومی بدینگونه بترساند: چنانچه یک سازمان سوسیال دمکراتیک نیرومند و انقلابی بتواند 'قیام مسلحانه عمومی مردم' علیه استبداد را 'زمان' بندی کرده، به اجرا در آورد، آنچنانکه لنین خوابش را میدید، [در آن صورت] 'آیا واضح نیست که اراده عمومی مردم در فردای انقلاب دقیقاً همین حزب را بعنوان دولت موقت منصوب خواهد نمود؟ آیا واضح نیست که مردم سرنوشت بلاواسطه انقلاب را دقیقاً فقط به این حزب خواهند سپرد و نه هیچ حزب دیگری؟!"

این باور نکرده‌نی است. اما حقیقت دارد. مورخ آتی سوسیال دمکراسی روسیه ناگزیر این را با حیرت و شگفتی ثبت خواهد کرد که درست در آغاز انقلاب روسیه ژیروندیست‌های سوسیال دمکراسی می‌کوشند پرولتاریای انقلابی را از چنین دورنمایی بترسانند! ... و این هم، طبعاً، بدون 'نقل قول' آوردن از مارکس و انگلس انجام نمیگیرد. ... اینک نوبت انگلس رسیده است که باید به نفع دنباله رو - ایسم شهادت دروغ بدهد. انگلس در 'جنگ دهقانی در آلمان' می نویسد: 'بدترین مصیبتی که ممکن است گریبانگیر رهبر یک حزب افراطی گردد آنست که وی در دورانی مجبور به در دست گرفتن دولت شود که جنبش هنوز به بلوغ لازم برای سلطه طبقه‌ای که او نمایندگی اش را بر عهده دارد، و برای تحقق تدابیری که آن سلطه طلب میکند،

نرسیده باشد! تنها کافیست که این جمله آغازین را از قطعه بلندی که مارتینف نقل میکند بدقت خواند تا به وضوح دید دنبال‌هرو ما چگونه گفته نویسنده را تحریف کرده است. انگلس سخن از دولتی میگوید که لازمه سلطه یک طبقه است. آیا این روشن نیست؟ بنابراین، اگر این گفته را در مورد پرولتاریا بکار ببریم معنایش دولتی خواهد بود که لازمه سلطه پرولتاریاست، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا برای به انجام رساندن انقلاب سوسیالیستی. مارتینف قادر به درک این معنا نیست و دولت موقت انقلابی در دوره سرنگونی استبداد را با سلطه ضروری پرولتاریا در دوره سرنگونی بورژوازی اشتباه میگیرد. او دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان را با دیکتاتوری سوسیالیستی طبقه کارگر اشتباه میگیرد. با این وجود، ادامه قطعه نقل شده نظر انگلس را باز هم روشنتر میسازد. او میگوید رهبر حزب افراطی مجبور خواهد بود منافع طبقه بیگانه‌ای را به پیش ببرد و به طبقه خویش وعده و اطمینان خاطر‌هایی مبنی بر اینکه منافع آن طبقه بیگانه منافع خود اوست، تحویل دهد. هر آنکس که خود را در چنین موقعیت کاذبی بیابد گم‌گشته‌ای بی بازگشت است!

عبارات تأکید دار بروشنی نشان میدهند که هشدار انگلس در مقابل موقعیت کاذبی است که عجز یک رهبر از درک منافع واقعی طبقه "خویش" و محتوای طبقاتی واقعی انقلاب ناشی میشود. بمنظور روشنتر ساختن این نکته برای ذهن هوشیار مارتینف، به تشریح مثال ساده‌ای میپردازیم. وقتی نارودنایا و لیا، بر این باور که نماینده منافع "کار" هستند، بخود و دیگران اطمینان خاطر میدهند که ۹۰ درصد دهقانان در مجلس مؤسسان آینده روسیه سوسیالیست خواهند بود، خود را در موقعیت کاذبی قرار میدادند که به فنای حتمی سیاسی‌شان منجر میشد. چرا که این "وعده و اطمینان خاطر‌ها" با واقعیت عینی مبیانت داشت. در واقع این منافع بورژوا-دمکرات‌ها، یعنی "منافع طبقه بیگانه" بود که آنان به پیش میبردند. مارتینف گرانقدر، آیا اینک روزنه نوری نمی بنید که بروی تان گشوده شده باشد؟ وقتی "انقلابیون سوسیالیست" [اس-آرها] اصلاحات ارضی‌ای را که ناگزیر باید در روسیه بوقوع بپیوندد "سوسیالیزاسیون"، "انتقال زمین به مردم" و بعنوان "آغاز برابری در حقوق ارضی" معرفی میکنند، خود را در موقعیت کاذبی قرار میدهند که میبایست به فنای حتمی سیاسی‌شان بیانجامد. زیرا درست همان اصلاحاتی که اینان در پی‌اش هستند، در عمل، سلطه طبقه بیگانه، سلطه بورژوازی دهقانی را بیار خواهد آورد، و بدین ترتیب هر چه بسط انقلاب سریعتر صورت پذیرد، واقعیت خود حرف‌ها، وعده‌ها و اطمینان خاطر‌های آنان را سریعتر مردود خواهد ساخت. آیا مارتینف گرانقدر هنوز هم از درک نکته عاجزند؟ آیا ایشان هنوز هم نمیتوانند بفهمند که جوهر اندیشه انگلس در آنست که عدم درک وظایف تاریخی واقعی انقلاب حاصلش مرگ است، و هنوز هم نمیتواند بفهمد که، بنابراین، این پیروان نارودنایا و لیا و "انقلابیون سوسیالیست" هستند که مصداق گفته انگلس‌اند؟!*

لنین اتکای مارتینف به نقل قول از انگلس که گویا بحث انگلس در باره ی

حزب کارگری است که "زود تر از موعد مقرر" به قدرت رسیده است، را رد میکند و نشان میدهد که اتفاقاً بحث انگلس درباره سوسیالیست های دهقانی و پوپولیست هائی است که اصلاحات بورژوائی را در قالب سوسیالیستی تحویل جامعه میدهند و مثلاً اصلاحات ارضی یا سایر اصلاحات بورژوائی را با عنوان سوسیالیزاسیون تحویل می دهند است. حزبی که مضمون طبقاتی (بورژوائی) یک انقلاب یا تحول همگانی را نمی فهمد و هرچه پیش آید را سوسیالیسم میخواند خود را نیز قربانی خواهد نمود. لنین چنین ادامه میدهد:

" انگلس خطر درک نکردن خصلت غیر پرولتری انقلاب از جانب رهبران پرولتاریا را گوشزد میکند، حال آنکه مارتینف حکیم ما از آن این خطر را استنتاج میکند که رهبران پرولتاریا، که با برنامه هایشان، تاکتیک هایشان (یعنی با تمامی ترویج و تهییج شان)، و با تشکل شان خود را از دمکرات های انقلابی متمایز ساخته اند، در تأسیس جمهوری دمکراتیک نقشی برجسته و مؤثر بر عهده گیرند. انگلس خطر را در این میبیند که رهبر خصلت شبیه سوسیالیستی انقلاب را با خصلت واقعی و دمکراتیک آن اشتباه بگیرد، در حالیکه مارتینف حکیم ما از این گفته او این خطر را استنتاج میکند که پرولتاریا به همراه دهقانان، ممکن است در تأسیس جمهوری دمکراتیک، یعنی آخرین شکل سلطه بورژوائی و بهترین شکل آن برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی، آگاهانه به اعمال دیکتاتوری بپردازد. انگلس خطر را در موقعیت کاذب و فریبکارانه نا همخوانی حرف با عمل، و عده سلطه یک طبقه را دادن و در واقع سلطه طبقه دیگری را تأمین کردن میبیند. انگلس فنای حتمی سیاسی متعاقب چنین موقعیت کاذبی را میبیند، حال آنکه مارتینف حکیم ما این خطر را نتیجه میگیرد که هواخواهان بورژوای دمکراسی اجازه ایجاد یک جمهوری واقعا دمکراتیک را به پرولتاریا و دهقانان نخواهند داد. مارتینف حکیم ما مادامالعمر نخواهد توانست بفهمد که چنین فنائی، فنا شدن رهبر پرولتاریا، فنا شدن هزاران پرولتر در مبارزه شان برای یک جمهوری حقیقتاً دمکراتیک، ممکن است فنائی فیزیکی باشد، اما با اینهمه فنائی سیاسی نیست. بر عکس، این پیروزی سیاسی عظیم برای پرولتاریا خواهد بود. موفقیت عظیمی خواهد بود در کسب هژمونی اش در مبارزه برای آزادی. انگلس سخن از فنای سیاسی کسی میگوید که ناآگاهانه از مسیر طبقه خویش منحرف شده و به مسیر طبقه ای بیگانه در میغلطد. حال آنکه مارتینف حکیم ما، که با احترامی آمیخته به ترس از انگلس نقل قول میکند، سخن از فنای کسی میگوید که در امتداد راه مطمئن طبقه خویش به پیش میتازد."^{*}

خط بحث انقلاب دمکراتیک با سوسیالیستی، رد اصولی شرکت پرولتاریا در یک دولت غیر سوسیالیستی در دوران یک انقلاب همگانی علامت مادرزاد همه پوپولیست ها بوده و هست و همانطور که بعداً خواهیم دید در انقلاب ۵۷ ایران در شکل بسیار کمدی- تراژیکی تکرار میشود. لنین استدلال مارتینف را دنبال میکند و می گوید:

" تفاوت بین دو دیدگاه سوسیال دمکراسی انقلابی و دنباله رو- ایسم

با وضوح خیره کننده‌ای پیداست. مارتینف و ایسکرای جدید به وظیفه‌ای که بر عهده پرولتاریا، و به‌مراه آن دهقانان، قرار گرفته است - وظیفه انجام رادیکال‌ترین انقلاب دمکراتیک - تن در نمیدهد. آنان به رهبری این انقلاب توسط سوسیال دمکرات ها تن در نمیدهند و به این ترتیب منافع پرولتاریا را، هر چند ناخواسته، تسلیم دست بورژوا-دمکرات ها میسازند. مارتینف از این ایده صحیح مارکس که ما باید نه یک حزب حکومتی بلکه یک حزب اپوزیسیون آتی تدارک ببینیم، چنین نتیجه میگیرد که ما باید در قبال انقلاب کنونی یک اپوزیسیون دنباله رو- ایست تشکیل دهیم. اینست همه درایت سیاسی او از ابتدا تا انتها. خط استدلال وی، که ما بخواننده قویاً توصیه میکنیم درباره‌اش تعمق کند به قرار زیر است:

'پرولتاریا تا زمانی که انقلاب سوسیالیستی نکرده است، نمیتواند به قدرت سیاسی، چه کل و چه بخشی از آن دست یابد. این است آن حکم بی چون و چرانی که ما را از زوره سیسم اپورتونیستی متمایز میکند! (مارتینف همان کتاب، صفحه ۵۸) - و ما اضافه میکنیم: حکمی که بطور قطع ثابت میکند مارتینف گر انقدر نمیتواند بفهمد اصل مسأله بر سر چیست. خلط کردن شرکت پرولتاریا در دولتی که در مقابل انقلاب سوسیالیستی ایستاده است با شرکت پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، معنایی جز عدم درک افتضاح‌آمیز مطلب ندارد. این مثل خلط کردن شرکت میلران در کابینه گالیفه جنایتکار است با شرکت وارلن در کمون که حافظ و مدافع جمهوری بود."*

و بحث را چنین جمع‌بندی می‌کند:

" آشفته فکری مارتینف از کجاست؟ از آنجا که او انقلاب دمکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی عوضی میگیرد؛ از آنجا که او نقش قشر واسط مابین "بورژوازی" و "پرولتاریا" (توده خرده بورژوازی فقیر شهر و روستا، نیمه "پرولترها" ، و نیمه مالکین) را نادیده میگیرد؛ و از آنجا که او از درک معنای واقعی برنامه حداقل ما عاجز است. مارتینف شنیده است که میگویند بر ازنده یک سوسیالیست نیست که وارد یک کابینه بورژوایی شود (هنگامی که پرولتاریا در حال مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی باشد)، اما او عجله دارد معنای آن را چنین "بفهمد" که ما ناپیستی با بورژوا دمکراتهای انقلابی در انقلاب دمکراتیک و در دیکتاتوری‌ای که برای انجام چنین انقلابی اساسی است، شرکت جوییم. مارتینف برنامه حداقل ما را خوانده، اما این حقیقت را در نیافته است که تمایز دقیقی که این برنامه بین تحولات قابل اجرا در یک جامعه بورژوایی و تحولات سوسیالیستی قائل میشود، معرفت نظری و کتابی صرف نیست، بلکه از حیاتی‌ترین و عملی‌ترین معنا و اهمیت برخوردار است؛ او این حقیقت را در نیافته است که در یک دوره انقلابی این برنامه باید بلافاصله محک بخورد و بعمل در آمد. او ملتفت این نکته نشده که رد ایده دیکتاتوری انقلابی- دمکراتیک در دوره سقوط استبداد، معادل است با چشم پوشی از اجرای برنامه حداقل ما. کافیست بباییم تمامی تحولات اقتصادی و سیاسی فرموله

شده در این برنامه را مورد بررسی قرار دهیم: خواست جمهوری، خواست تسلیح مردم، خواست جدایی کلیسا از دولت، خواست آزادیهای دمکراتیک کامل، و خواست اصلاحات اقتصادی تعیین کننده. آیا روشن نیست که حصول این تحولات در یک جامعه بورژوازی بدون وجود دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک طبقات پایین ممکن نیست؟ آیا روشن نیست که در اینجا نه پرولتاریای تنها، در تمایز از "بورژوازی"، که اینجا مورد اشاره است، بلکه "طبقات پایین" نیروی محرکه فعال هر انقلاب دمکراتیک هستند؟ این طبقات عبارتند از پرولتاریا یاضافه دهها میلیون شهری و روستایی فقیر که شرایط زیست شان خرده بورژوازی است. کوچکترین شکی نیست که بسیاری از نمایندگان این توده‌ها به بورژوازی تعلق دارند. لیکن در این مورد که استقرار کامل دمکراسی به نفع این توده‌هاست، و اینکه هر قدر این توده‌ها آگاه‌تر شوند، مبارزیشان برای استقرار کامل دمکراسی اجتنابناپذیرتر میشود، شک باز هم کمتری هست. طبعاً یک سوسیال دمکرات هرگز ماهیت سیاسی و اقتصادی دوگانه توده‌های خرده بورژوازی شهر و روستا را فراموش نخواهد کرد؛ او هرگز نیاز به سازمان طبقاتی مجزا و مستقل پرولتاریا، سازمانی که برای سوسیالیسم مبارزه کند را از یاد نخواهد برد. اما این را هم فراموش خواهد کرد که این توده‌ها همانگونه که از گذشته، از آینده، همانگونه که از تعصب، از قوه تشخیص برخوردارند، قوه تشخیصی که آنان را مجبور به پیشروی بسوی دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک میکنند. او فراموش خواهد کرد که آگاهی فقط از کتاب بدست نمیآید. و حتی از کتاب، آنقدر که از پیشروی خود انقلاب که چشم مردم را باز میکند و به آنان درس سیاسی میدهد، بدست نمیآید. در چنین شرایطی، بر تئوری‌ای که ایده دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک را رد میکند، نامی جز توجیه فلسفی عقب‌ماندگی سیاسی نمیتوان گذاشت.

سوسیال دمکرات انقلابی با تحقیر بر سینه این تئوری دست رد خواهد زد. او در آستانه انقلاب خود را به ذکر اینکه چه خواهد شد اگر "اوضاع بدتر از بدتر شود"، محدود خواهد کرد. بلکه علاوه بر آن، امکان نتیجه‌ای بهتر را نیز نشان خواهد داد، سوسیال دمکرات انقلابی این رویا را خواهد داشت - اگر بیمایه آب از سر گذشته‌ای نباشد ناچار است این رویا را پیش رو داشته باشد - که، پس از تجربه عظیم اروپا، پس از غلبان بی سابقه انرژی در میان طبقه کارگر روسیه، ما موفق خواهیم شد مشعلی انقلابی که راه توده‌های ناآگاه و ستمدیده را روشنتر از همیشه روشن کند فرا راهشان بیفزویم؛ موفق خواهیم شد مثل حالا ایستاده بر شان‌های چند نسل انقلابی اروپا به تمامی تحولات دمکراتیک، به کل برنامه حداقل مان، با جامعیتی بی همانند در گذشته، جامه تحقق ببوشانیم. موفق خواهیم شد که از انقلاب روسیه نه جنبشی چند ماهه بلکه جنبشی چند ساله بسازیم؛ جنبشی که نتیجه‌اش نه گرفتن چند امتیاز حقیر از مراجع قدرت، بلکه سرنگونی کامل آن مراجع باشد. و اگر این موفقیت را کسب کنیم، آنوقت ... دامنه آتش انقلاب به اروپا خواهد کشید، کارگر اروپایی که زیر یوغ ارتجاع بورژوازی در شرایط سخت و طاقت‌فرسای بسر میبرد، نوبه

خود به پا خواهد خواست و بما نشان خواهد داد که "چطور میشود"؛
 آنگاه اعتلای انقلابی در اروپا متقابلاً بر روسیه تأثیر خواهد گذاشت و
 دوران انقلابی چند ساله‌ای را به عصری از چندین دهه انقلابی مبدل
 خواهد کرد؛ آنگاه — اما برای گفتن اینکه "آنگاه" چه خواهیم کرد
 وقت بسیار است، و آنهم نه از این کنج لعنتی انزوا در ژنو، بلکه
 در میتینگ‌های چندین هزار نفری کارگران در خیابانهای مسکو و
 پترزبورگ، در جلسات آذروستا با شرکت "موژیک‌ها"ی روسیه.*

لنین علاوه بر نظرات بستر اصلی منشویک‌ها، به نظرات بینابینی میان خود
 و منشویک‌های چپ (اساساً تروتسکی) میپردازد و در مورد نظرات پاوروس[†]
 می‌نویسد:

"اما با آنکه این شعارهای یک سوسیال دمکرات انقلابی پشت
 کرده به دنبالشروان [پاوروس] را گرامی میداریم، نمی‌توانیم از
 چند لغزشی که پاوروس مرتکب شده است در شگفت نشویم. و اگر
 این خطاهای جزئی را متذکر میشویم نه از سر خرده‌گیری، بلکه
 به مصداق آن است که هر که عقلش بیش درش بیشتر. در حال
 حاضر خطرناکترین چیز برای پاوروس آنست که با بی‌ملاحظگی
 خود موضع درستش را در معرض بی‌اعتباری قرار دهد. از جمله کم
 اهمیت‌ترین بی‌ملاحظگی‌های او میتوان در این جمله از پیشگفتار بر
 جزوه تروتسکی یافت: "اگر میخواهیم پرولتاریای انقلابی را از سایر
 جریان‌های سیاسی مجزا نگاهداریم، باید بیاموزیم که خود را از نظر
 ایدئولوژیک در رأس جنبش انقلابی قرار دهیم (این درست است)، باید
 بیاموزیم که انقلابی‌تر از همه باشیم". این غلط است...؛ ارائه مطلب
 از جانب پاوروس بقدر کافی کنکرت نیست. چرا که او جریانهای
 انقلابی روسیه را در کلیت خود در نظر نمی‌گیرد. جریان‌هایی که
 وجودشان در دوران انقلاب دمکراتیک اجتناب‌ناپذیر بوده و طبعاً
 وجود طبقات هنوز متمایز و لایه‌لایه نشده در جامعه در چنین دورانی
 را منعکس میکنند. در چنین دورانی کاملاً طبیعی است که برنامه‌های
 دمکراتیک در لفافه‌ای از ایده‌های سوسیالیستی مبهم و حتی ارتجاعی
 پردیویشی شده با عبارات انقلابی، پیچیده شود... در چنین شرایطی،
 ما، یعنی سوسیال دمکرات‌ها، هرگز نمیتوانیم شعار "انقلابی‌تر از
 همه باشیم" را طرح کنیم و هرگز هم طرح نخواهیم کرد. ما حتی
 سعی نخواهیم کرد که در انقلابی بودن با دمکراتی بزرگ از پایگاه
 طبقاتی خویش، با دمکراتی که گذشته و مرده عبارات زیبا و دلپذیر
 است و مدام جمله‌ها و شعارهای مبتذل (بخصوص در موضوعات
 ارضی) ردیف میکند، همسری کنیم. برعکس، ما همیشه ناقد چنین
 انقلابی‌بودنی خواهیم بود؛ ما معانی واقعی کلمات، محتوای واقعی
 وقایع بزرگ بصورت ایده‌آل در آمده را افشا خواهیم کرد؛ ما نیاز به
 یک ارزیابی هوشیارانه از طبقات و طیف‌های موجود در درون طبقات
 را حتی در داغ‌ترین موقعیت‌های انقلاب آموزش خواهیم داد."[‡]

* همانجا صفحه ۶۳ تا ۶۵ - تأکید اول از ماست

† Parvus، یکی از فعالین حزب سوسیال دمکرات روسیه، و بسیار نزدیک به تروتسکی است. پاوروس، در انقلاب ۱۹۰۵، میان
 نظرات تروتسکی و لنین نوسان دارد و در واقع مخلوطی از هر دو طرف را ارائه میدهد.

‡ لنین "سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی"، صفحه ۶۸ تا ۶۹ - تأکید ها از ماست

لنین بر روشنی از تاکید بر تفاوت‌ها با جریانات بورژوائی در دوره‌ی انقلابی حرف می‌زند و نه از سازش با آنها. همان‌طور که اشاره کردیم تشخیص خصلت یک انقلاب همگانی (دمکراتیک) درست برای تشخیص همین تفاوت‌ها است.

لنین مجدداً به تفاوت دولت موقت انقلابی، حتی با رهبری پرولتاریا، با یک دولت سوسیالیستی بر می‌گردد و می‌گوید:

"این اظهارات پارووس مبنی بر اینکه "دولت موقت انقلابی در روسیه، دولت دمکراسی کارگری خواهد بود"، اینکه "چنانچه سوسیال دمکرات‌ها در رأس جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه باشند، این دولت یک دولت سوسیال-دمکرات خواهد بود"، اینکه دولت موقت سوسیال دمکرات، "دولتی یکپارچه سوسیال دمکرات" خواهد بود، نیز، به همان دلیل، به همان اندازه نادرست است. این غیر ممکن است؛ مگر آنکه صحبت از دوره‌های گذرای باشد که در آنها بخت یار است، و نه از دیکتاتوری انقلابی‌ای که دوامی دارد و قابلیت برای آنکه اثری از خود در تاریخ باقی گذارد. این غیر ممکن است؛ زیرا تنها دیکتاتوری انقلابی مورد حمایت اکثریت وسیع مردم است که می‌تواند اصلاً دوامی داشته باشد (طبعاً نه بطور مطلق بلکه بطور نسبی) در حالی که پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل می‌دهد. پرولتاریای روسیه تنها در صورتی می‌تواند اکثریتی عظیم بشود که با توده نیمه پرولترها، نیمه مالکین، یعنی با توده فقیر خرده بورژوازی شهر و روستا در هم آمیزد. چنین ترکیبی از پایگاه اجتماعی آن دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک ممکن و مطلوب، طبعاً بر ترکیب دولت انقلابی اثر خواهد گذاشت و ناگزیر به شرکت یا حتی تفوق ناهمگون‌ترین نمایندگان دمکراسی انقلابی در داخل آن، خواهد انجامید."*

سپس به مکانیسم باز تولید انقلابی گری خرده بورژوائی در جامعه روسیه می‌پردازد و مینویسد:

"اگر اینک آن تروتسکی پُرچانه، مینویسد که "یک پدر گاپون فقط یکبار می‌تواند ظهور کند"، که "جایی برای یک گاپون دوم نیست"، فقط به این خاطر چنین چیزهایی را چنین سهل و ساده مینویسد که یک پُرگوی توخالی است. اگر در روسیه جایی برای گاپون دوم نباشد، برای یک انقلاب دمکراتیک حقیقتاً "عظیم" و بفرجام رسیده هم جایی نخواهد بود. [انقلاب] برای عظیم شدن، برای زنده کردن سالهای ۹۳-۱۷۸۹، و نه سالهای ۵۰-۱۸۴۸، و برای فراتر رفتن از آن سالها، میباید توده‌های وسیع را به زندگی فعال، به تلاش‌های قهرمانانه، به "اخلاقیت تاریخی بنیادی" بکشاند؛ باید آنان را بر پا دارد تا از ورطه هولناک جهالت، ستم‌کشیدگی بی‌همانند، عقب‌ماندگی باور نکردنی و خرفتی بی‌حد و حصر به در آیند، این انقلاب از هم اکنون توده‌ها را بر می‌خیزاند؛ دولت خود با مقاومت مذبحخانه‌اش این پروسه را تسهیل میکند. اما طبعاً صحبتی از یک آگاهی سیاسی پخته و بلوغ یافته، از آگاهی سیاسی سوسیال دمکراتیک این توده‌ها یا رهبران پُر شمار "خودی" محبوبشان یا رهبران "موزیک‌شان، نمیتواند

در میان باشد. اینان نمیتوانند بدون آنکه نخست چند آزمون انقلابی را با موفقیت از سر بگذرانند، بلافاصله سوسیال دموکرات بشوند؛ و نه بخاطر جهالت شان (انقلاب، تکرار میکنیم، با سرعتی شگفت‌آور روشنگری میکنند)، بلکه به این خاطر که موقعیت طبقاتی‌شان پرولتری نیست، به این خاطر که منطق عینی تکامل تاریخی در حال حاضر نه وظایف یک انقلاب سوسیالیستی، بلکه وظایف یک انقلاب دموکراتیک را در مقابل شان قرار میدهد.

پرولتاریای انقلابی با حداکثر توان، و با بکنار افکندن دنباله‌رو - ایسم حقیر برخی و عبارات انقلابی برخی دیگر در این انقلاب؛ شرکت خواهد کرد. پرولتاریای انقلابی قاطعیت و آگاهی را در گردباد سرگیجه آور وقایع وارد خواهد کرد و بیباکانه و استوار، در حالی که از دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک هراسی ندارد، بلکه مشتاقانه آن را طلب میکند، - در حالی که برای جمهوری و برای آزادیهای کامل در یک جمهوری میجنگد، در حالی که برای اصلاحات اقتصادی اساسی میجنگد، به پیش خواهد رفت تا برای خود رزمگاهی واقعاً وسیع، رزمگاهی در شان قرن بیستم خلق کند تا در آن مبارزه برای سوسیالیسم را به پیش ببرد.**

بحث‌های لنین در مورد خصلت دموکراتیک انقلاب روسیه، "دولت موقت انقلابی" و "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان"، بعدها از جانب سوسیالیسم اردوگاهی و بویژه شوروی تبدیل به قائل شدن به "مرحله انقلاب دموکراتیک"، که ناظر بر عدم رشد نیروهای مولده است، "دولت‌های خلق"، به عنوان یک شکل پایدار حکومت و غیره تبدیل شد.

بحث دولت انقلابی و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان معطوف به یک دوره‌ی گذار، "دولت در یک دوره‌ی انقلابی"[†] است که به جز تحقق خواست‌های برنامه حداقل طبقه کارگر (مطالباتی که در چارچوب مناسبات بورژوائی قابل تحقق هستند) مبنایی ندارد. دولت موقت و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان یک دولت در دوره‌های انقلابی است که نه اقتصاد بلکه سیاست مبنای زندگی آن را تشکیل میدهد و این سیاست برای طبقه کارگر بسیج‌توده اعظم پرولتاریای صنعتی برای انقلاب سوسیالیستی و جذب‌توده عظیم کارگر و زحمتکش و تهیدستان شهری و روستائی به‌گرد پرچم طبقه کارگر است. یعنی ایفای همان تخته‌پرش به انقلاب سوسیالیستی. کسی که تفاوت خصلت انقلاب‌های همگانی با یک انقلاب سوسیالیستی را نمیداند، کسی که تشخیص خصلت یک انقلاب یا خیزش توده‌ای را به بعد از رخ دادن آن منوط میکند جز دنباله‌روی از حوادث سرانجامی ندارد.[‡]

کسی که خصلت دموکراتیک یک تحول، خیزش و یا انقلاب را نمی‌بیند تفاوت پرولتاریا و جنبش پرولتری را با جنبش بورژوائی نمی‌بیند. انگشت گذاشتن روی خصلت دموکراتیک یک انقلاب یا جنبش نه آوانس دادن به آن است و نه باز کردن راه برای سازش با بورژوازی. به عکس این کار باز کردن راه برای نشان دادن دائم تفاوت پرولتاریا با همه اقلشاری که حتی انقلابی عمل میکنند است. کسی

* همانجا صفحه ۷۰ و ۷۱

† منصور حکمت، "دولت در دوره‌های انقلابی"، منتخب آثار، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۵۴۰

‡ برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: کوروش مدرسی - منشویسم و بلشویسم - انقلاب روسیه ۱۹۱۷-۱۹۲۷، جلد اول از همین

که بر این تفاوت تاکید نمی‌کند پرولتاریا را برای جنگ آینده، آنطور که مانیفست می‌گوید، آنگونه که مارکس و انگلس در خطابه شان درباره انقلاب ۱۸۴۸ بر آن تاکید میکنند و لنین در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ مورد تاکید قرار میدهد، نه تنها آماده نمی‌کند بلکه دست بسته به سلاخی میبرد.

وقتی کسی توده ای که به خیابان آمده و ضد جمهوری اسلامی شعار میدهد، آزادی می‌خواهد، حق زن را طلب می‌کند و غیره سوسیالیست معرفی کند، یک آزادی خواهی همگانی را سوسیالیسم معرفی میکند، درست در شرایطی که باید تفاوت سوسیالیسم را با این حرکات روشن کند، به چشم طبقه کارگر خاک می‌پاشد. انگشت گذاشتن روی خصلت غیر سوسیالیستی یک جنبش برای برجسته کردن تمایز خود است. به عکس سوسیالیستی و انقلاب خواندن هر حرکت غیر انقلابی و غیر سوسیالیستی، سوسیالیسم را در لجن زار آرمان‌های خرده بورژوازی دفن میکند. و کسی که برای حرکت آگاهانه و نقشه مند از یک انقلاب یا خیزش دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی نقشه ندارد بنا به تعریف جزو بازندگان حرفه ای تاریخ است.

فصل ۴ - منصور حکمت و انقلاب ۱۳۵۷ ایران

الف - حکمت و پوپولیسم در انقلاب ۵۷

انقلاب ۱۳۵۷ ایران بار دیگر "معضل" سیاست طبقه کارگر در قبال یک انقلاب دمکراتیک را به جلو صحنه سیاست چپ در ایران کشید. جامعه ی ایران یک جامعه سرمایه داری بود که شاهد یک انقلاب همگانی علیه حکومت سلطنتی با شعارهای عمومی و طبعاً نامتعینی مانند آزادی، کوتاه کردن دست امپریالیست ها و غیره گردید. در این انقلاب پرولتاریای صنعتی (بویژه نفت)، بزیر پرچم همین شعارها، نقش تعیین کننده ای ایفا کرد.*

بحث در مورد خصلت انقلاب و سیاست پرولتاریا در قبال آن، بویژه بعد از قیام، بالا گرفت و تجزیه چپ حول دو ارزیابی از این انقلاب و در نتیجه دو سیاست متمایز از آن منجر شد.

به جز دو جریان ("اتحادیه کمونیست ها" و "سازمان زحمتکشان کردستان ایران - کومه له") که ایران را هنوز نیمه فئودال-نیمه مستعمره میدانستند، بقیه جریانات چپ (بویژه جریاناتی که با نام "خط سه" شناخته میشدند)، ایران را "سرمایه داری وابسته به امپریالیسم" فرض میکردند. محور اساسی برداشت اینها از سرمایه داری وابسته این بود که این سرمایه داری، نه یک سرمایه داری "متعارف" و موزون بلکه یک سرمایه داری "نامتعارف" و "ناموزون" بود. سیستمی بود که "بورژوازی ملی" را هم تحت ستم قرار میداد. در نتیجه از نظر آنها "بورژوازی ملی"، هرچند "ناپیگیر"، در "صف خلق" قرار داشت و انقلاب ۵۷ خود یک انقلاب خلقی (یک مفهوم کشار مائویستی از انقلاب دمکراتیک) شناخته میشد. شعار محوری چپ رادیکال "زنده باد جمهوری دمکراتیک خلق" با یا بدون پسوند به رهبری طبقه کارگر بود. از دید چپ "جمهوری دمکراتیک خلق" شاهد یک دوره تاریخی برای رشد نیروهای مولده بود که در آن انقلاب سوسیالیستی به آینده ای نامعین حواله میشد. اینکه هدف "جمهوری دمکراتیک انقلابی" چیست و روابط تولیدی در آن کدام هستند طیفی از نظرات متناقض، از الغای نظام سرمایه داری تا یک نظام سرمایه داری ملی و خلقی، را در بر میگرفت، که به آنها اشاره خواهد شد. این برخورد البته طی سال های اولیه بعد از قیام (در فاصله سال های ۵۷ تا ۶۱) تغییراتی در جهت التقاطی شدن بیشتر را شاهد بود.†

* برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به بحث های نویسنده در مورد "تاریخ انقلاب ۵۷ ایران" و "مقدمه ای بر تاریخ چپ ایران"

† در دوره انقلاب خط یک به "حزب توده ایران"، خط دو به جریان های چریکی و خط سه به جریاناتی که از یک طرف با حزب توده (و طبعاً با شوروی) و از طرف دیگر با جریان چریکی "مرز بندی" داشتند اطلاق میشد. بعداً خط چهار به جریان راه کارگر که در تمایز با خط سه شوروی را سوسیالیستی میدانست و خط پنج که معتقد بود سازمان و حزب کارگری باید مستقل از روشنفکران شکل گیرد به این مجموعه اضافه شدند.

‡ برای مثال رجوع کنید به نوشته "راه کارگر در یم" در جلد ۱ همین مجموعه صفحه ۲۵، همچنین منصور حکمت، پوپولیسم در برنامه حداقل، منتخب آثار، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۲۴۱ و غیره

پیش تر به مبنای سیاست طبقه کارگر در یک انقلاب دمکراتیک (همگانی) از نظر مارکس، انگلس (در انقلابات ۱۸۴۸) و لنین (در انقلاب ۱۹۰۵ و بعداً ۱۹۱۷، اشاره کردیم. از نظر مارکس، انگلس و لنین انقلاب دمکراتیک برای پرولتاریا تخته پرش به یک انقلاب سوسیالیستی بود. اما در فاصله ی انقلاب ۱۹۱۷ تا انقلاب ۵۷ ایران مارکسیسم و سیاست پرولتاری، به یمن عروج ناسیونالیسم روس در شوروی، انقلاب ملی - دهقانی چین و عروج مائوئیسم، تماماً معنی دیگری پیدا کرده بود. اگر منشویک ها رهبری انقلاب دمکراتیک توسط طبقه کارگر را آلوده کردن طبقه کارگر به سیاست بورژوائی و مخالف درجه تکامل نیرو های مولده روس میدانستند، بلشویک ها، شوروی و بعداً چین، از لنینیسیم اهمیت دخالتگری پرولتاریا را پذیرفته بودند اما این دخالتگری نه در خدمت تر انقلاب مداوم مارکس، انگلس و لنین بلکه در خدمت استقرار یک نظام سرمایه داری دولتی برای صنعتی کردن "میهن"، تکامل نیرو های مولده (تحت عناوینی مانند "جمهوری دمکراتیک خلق"، "راه رشد غیر سرمایه داری" و غیره) در یک دوره کمابیش طولانی بود. کمونیسم اردوگاهی، جنبش سوسیالیستی، طبقه کارگر و مارکسیسم را به وکلای مدافع نیرو های مولده و تاریخ تبدیل کرده بود. اگر منشویک ها، به قول لنین، دنباله رو - ایسم را جار میزند، کمونیسم اردوگاهی کمونیسم را به حمال تاریخ و تخته پرش رشد مناسبات سرمایه داری تبدیل کرده بودند. البته نوع روسی و چینی آنها تبعیت از منافع رشد سرمایه داری در اردوگاه خود را عین سوسیالیسم میدانستند، که حزب توده نمونه برجسته ی آن بود.

صرف نظر از جنبه تئوریک قضیه، چپ ایران بخشی از جنبش ناسیونالیسم رفرمیست ایران بود که عمیقاً تحت تأثیر همه داده های اساسی بستر اصلی ناسیونالیسم ایران مانند، میهن پرستی، آرمان صنعتی کردن، رفاه و رفرم در چارچوب مناسبات تولیدی سرمایه داری قرار داشت.

نفس قبول سرمایه داری بودن ایران، به هر اعتباری، آنها در متن یک انقلاب، چپ رادیکال ایران را به معضلات و بن بست های نه تنها تئوریک بلکه سیاسی کشاند، که در ادامه خود افول و از هم پاشیدگی آنان را تسهیل کرد. این چپ از یک طرف جامعه ایران را سرمایه داری میدانست از طرف دیگر انقلاب ۱۳۵۷ را یک انقلاب غیر سوسیالیستی با هدف یک دولت "دمکراتیک طراز نوین" یا جمهوری دمکراتیک خلق میدانست که قرار بود در آن نظام حاکم (سرمایه داری) سرنگون شود.

بر این متن یک مارکسیسم ارتدکس که منشا خود را نه از ریشه روس - و - قفقازی چپ سنتی ایران* بلکه از قرائت کلاسیک تر مارکس در سال های دهه هفتاد میلادی در انگلیس میگرفت، پا به میدان سیاست ایران گذاشت. این جریان بعداً با نام "اتحاد مبارزان کمونیست" شناخته شد که تئوریسین آن منصور حکمت بود.

حکمت بحث مربوط به انقلاب دمکراتیک در ایران و جایگاه آن در سیاست طبقه کارگر را مستقیماً از بحث های مارکس و انگلس در انقلابات ۱۸۴۸ و بحث های لنین در انقلاب ۱۹۰۵ و بعداً انقلاب ۱۹۱۷ بر گرفته بود و انعکاس بکارگیری روش مارکس، انگلس و لنین در انقلاب ۵۷ ایران بود.

در نتیجه جدل با این چپ دو بُعد یا دو وجه را بخود گرفت اول برداشت این چپ از سرمایه داری، مکانیسم بازار جهانی سرمایه که وابسته بودن سود باری

* رجوع کنید به کورش مدرسی، "مقدمه ای بر تاریخ چپ ایران"

همه اقشار و بخش های سرمایه به مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی را منعکس میکرد و طرف دیگر تصور این چپ از انقلاب سوسیالیستی و جایگاه انقلاب دمکراتیک در سیاست طبقه کارگر را در بر می گرفت. این اختلاف بر متن اوضاع انقلابی، جنگ ایران و عراق و پروسه سرکوب همه جانبه ی طبقه کارگر و هر صدای اعتراضی ابعاد بسیار دینامیک و بزرگ شده ای را می یافت.

حکمت در "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا"* - اولین نوشته ی او در رابطه با انقلاب ۵۷، در آذر ماه ۱۳۵۷، مبنای برخورد به این انقلاب را ترسیم میکند. این نوشته خود را در مقابل هر دو بُعد اختلاف، یعنی نفس سرمایه داری بودن ایران و رابطه انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی فرموله میکند.

این نوشته با این حکم شروع میکند:

"۱- نفی کامل دیکتاتوری حاکم در ایران و برقراری حقوق دمکراتیک در جامعه، ضرورت حیاتی بسیج طبقه کارگر ایران برای انقلاب سوسیالیستی است. از نقطه نظر منافع آنی و آتی طبقه کارگر، عمق، دامنه و محتوای عملی دموکراسی باید چنان باشد که بسیج مستقل و وسیع طبقه کارگر برای سوسیالیسم عملاً امکان پذیر گردد."

همین حکم اول با کل مبنای فکری چپ ایران تفاوت دارد. اینجا حکمت، به تبع مارکس، انگلس و لنین، جایگاه انقلاب دمکراتیک ایران را نه رشد نیرو های مولده یا پیش برد تاریخ بلکه تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی اعلام میکند.

در ادامه "انقلاب ایران و ..." به تبیین معنی سرمایه داری بودن ایران میپردازد و می گوید:

"الف: وجه تولید حاکم در ایران به معنای عام سرمایه داری است و به معنای خاص تر سرمایه داری وابسته یا به عبارت دیگر سرمایه داری عصر امپریالیسم در کشور تحت سلطه است.

۱- به معنای عام: تولید اجتماعی عمدتاً در چهارچوب رشد و بسط سرمایه انجام میپذیرد. تولید کالایی تعمیم یافته در کشور حاکم است، نیروی کار کالا شده است، کار مزدی شکل عمده اشتغال را تشکیل میدهد، تولید اضافه، به شکل ارزش اضافه عمدتاً از طریق تولید کالا به تملک صاحبان ابزار تولید یعنی سرمایه داران در میآید، ...

۲- به معنای خاص: سودآوری سرمایه (تولید ارزش و ارزش اضافه) در ایران متکی و مطابق کارکرد و نیازهای سرمایه انحصاری خارجی است.

۳- همه اقشار سرمایه در کشور در چهارچوب بالا (یعنی در رابطه با نیازها و شرایط ایجاد شده توسط سرمایه انحصاری) سودآوری میکنند.

۴- سطح متوسط نرخ سود سرمایه در کشور، نظر به شرایط شدید

* منصور حکمت - حمید تقوانی، "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا (خطوط عمده)"، در تاریخ آذر ماه ۱۳۵۷ به نام "محفل مارکسیستی آزادی طبقه کارگر منتشر شد. منصور حکمت، "منتخب آثار"، انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست صفحه ۱
† همانجا

استثمار امپریالیستی طبقه کارگر، بسیار بالاست و افسار مختلف سرمایه در ایران دقیقاً به اعتبار سودآوری بالای حاصله از کارکرد نظام امپریالیستی در ایران به آن وابسته شده‌اند.

رقابت موجود میان سرمایه‌های مختلف (پدیده ذاتی هر نوع سرمایه‌داری) ابداً نافی اشتراک منافع کلیه افسار سرمایه در حفظ نظام موجود نیست.

۵ - به این ترتیب وابستگی سودآوری سرمایه در ایران به کارکرد امپریالیسم، اساس وابستگی سرمایه‌داری ایران به امپریالیسم را تشکیل می‌دهد. بروز مشخص این وابستگی در سطح تولیدی به صورت مکان مشخصی است که اقتصاد ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه انحصاری یافته است. توسعه نیروهای تولیدی جامعه در چهارچوب نقش اقتصاد ایران در این تقسیم کار جهانی شکل می‌گیرد و حرکات آن در رابطه با نیازهای مشخص سرمایه‌داری امپریالیستی در هر مقطع زمانی معین انجام می‌پذیرد.

ب: دیکتاتوری حاکم در ایران رובنای سیاسی ضروری سرمایه‌داری امپریالیسم در کشور ماست.

۱- دیکتاتوری رובنای سیاسی ضروری سرمایه‌داری عصر امپریالیسم است (لنین)

این ضرورت از کارکرد درونی سرمایه‌داری انحصاری برخاسته و مستقیماً متوجه طبقه کارگر است، کارکرد عملی قانون فوق (یعنی رابطه ضروری امپریالیسم و دیکتاتوری) در شرایط مشخص تقسیم امپریالیستی کشورهای جهان به کشورهای مטרول و تحت سلطه، به این نحو است که از یک سو در کشور تحت سلطه دیکتاتوری خشن و عریان، سرکوبی و نفی کلیه حقوق دمکراتیک شرط لازم و گریز ناپذیر استثمار کار می‌گردد، و از سوی دیگر در کشور مטרول "دموکراسی بورژوازی" به دلیل ایجاد شرایط عینی مشخص توسط امپریالیسم (رشد اشرافیت کارگری بهره‌مند از فوق سود های امپریالیستی) و شرایط ذهنی ناشی از آن (نفوذ شدید ایدئولوژی بورژوازی در طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی آن) به حیات خود ادامه می‌دهد...

۲- محتوای طبقاتی دیکتاتوری حاکم در ایران (بعنوان کشور سرمایه‌داری تحت سلطه) کاملاً بورژوازی است و هدف عمده ی آن سرکوب سیاسی هر چه قاطع تر طبقه کارگر در حال رشد ایران و ابقاء و تشدید استثمار این طبقه، از طریق برنامه‌های اقتصادی و سیاسی، در چهارچوب نظام سرمایه‌داری وابسته است. به این ترتیب این دیکتاتوری شرایط عام تشدید استثمار را برای همه افسار سرمایه فراهم می‌سازد.

تمام افسار سرمایه در این دیکتاتوری ذینفعند و حکومت سرمایه در ایران نمیتواند جز دیکتاتوری همه جانبه و عریان چیز دیگری باشد. در یک جمله، دیکتاتوری موجود در ایران در مبارزه طبقاتی

بورژوازی و طبقه کارگر بعنوان ابزار ضروری سرکوب در خدمت تمام اقدار سرمایه عمل مینماید.^{*}

و نتیجه میگرد که:

"ج: حکومت بورژوازی در ایران نمیتواند دموکراتیک باشد.

حکومت بورژوازی (یعنی حکومت سرمایه‌داران) در ایران باید الزاماً از ضروریات رشد سرمایه‌داری (تولید و تجدید تولید سرمایه) در ایران تبعیت کند. در نظام سرمایه‌داری وابسته ایران، تولید ارزش و ارزش اضافه، نرخ استثمار کار و نرخ سود در رابطه با کارکرد سرمایه انحصاری (در سطوح اقتصادی و سیاسی) تعیین شده و نیروهای مولده کشور در رابطه با نیازهای جهانی سرمایه انحصاری توسعه یافته‌اند. 'حفظ سرمایه و استقلال از امپریالیسم' (این تخیلی‌ترین ایده‌آلها در عصر امپریالیسم) الزاماً به معنای افتادن نرخ سود سرمایه در ایران و بلااستفاده ماندن بخش اعظم نیروهای تولیدی است که اکنون پایه فیزیکی کارکرد سرمایه را تشکیل میدهد. استقلال از امپریالیسم خلاف منطق سودآوری سرمایه در ایران است. و حتی در صورت تصور چنین شرایطی (یعنی در نظام سرمایه‌داری 'مستقل' ایران!) ابقاء نرخ سود در سطح بالای کنونی آن (شرایط امپریالیستی) مستلزم حمله شدید بورژوازی 'به استقلال رسیده' ایران به طبقه کارگر و زحمتکشان، رجعت آشکال عقب‌افتاده کار و تولید ارزش اضافه مطلق است که خود بار دیگر ضرورت دیکتاتوری عریان و سبعانه را برای بورژوازی آشکار خواهد کرد. قابل ذکر است که 'بورژوازی ملی و مستقل' صرفاً میتواند بازتاب طبقاتی وجود 'سرمایه ملی و مستقل' باشد و فرض وجود این دومی در ایران از پایه پوچ و بی معنی است و تنها بیانگر عدم درک صحیح از سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی، میباشد. باید توجه کنیم که در شرایط کنونی انقلاب ایران خود بورژوازی، حتی لیبرال‌ترین آن نیز (از طریق ایدئولوگ‌ها و رهبران سیاسی خویش) ابداً خواستار استقلال از امپریالیسم نیست. بنابراین در سطح عملی مسأله فوق به این صورت فرموله میشود که بورژوازی ایران نه میخواهد و نه میتواند از امپریالیسم مستقل باشد و در هر حالت محتاج ابقاء دیکتاتوری عریان است.[†]

نوشته سپس به محتوای انقلاب دموکراتیک در ایران و سیاست طبقه کارگر در قبال آن میپردازد:

"۳ - انقلاب کنونی ایران، با وجود حاکمیت سرمایه، دقیقاً به اعتبار خصلت ضد امپریالیستی خود، انقلابی دموکراتیک است.

گفتیم که نظام حاکم در ایران سرمایه‌داری است. اما این سرمایه‌داری قرن نوزدهم نیست، بلکه سرمایه‌داری عصر امپریالیسم است که به قانونمندی عام آن در سطوح اقتصادی و سیاسی و کارکرد این قوانین در جامعه تحت سلطه ایران به اندازه کافی اشاره کردیم. استبداد عریان

* همانجا

† همانجا

و استثماری شدید زحمتکشان ایران، بویژه طبقه کارگر، خصلت ذاتی این نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است. به این جهت، با وجود عمده بودن مبارزه طبقه کارگر و بورژوازی ایران، انقلاب ایران بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی نیست بلکه انقلابی دموکراتیک است. چرا که:

الف: گفتیم که حل مسأله دموکراسی خود پیش‌شرط بسیج مستقل و وسیع طبقه کارگر برای سوسیالیسم است. کمونیستها نمیتوانند بدون در هم شکستن دیکتاتوری امپریالیستی حاکم طبقه کارگر را، با وجود رشد کمی آن، از شرایط ذهنی لازم (ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی) برای حرکت به سوی سوسیالیسم برخوردار سازند.

ب: از سوی دیگر همین رابطه امپریالیستی حاکم، شرایط عینی وجود طبقات انقلابی دیگری را فراهم ساخته است (دهقانان، خرده بورژوازی در حال تجزیه شهری...) که در سرنگونی امپریالیسم و امحای استثماری شدید و دیکتاتوری خشن آن زینفع هستند و بر علیه نظام موجود به شیوه‌های مبارزاتی انقلابی دست میزنند. لذا طبقه کارگر تنها طبقه‌ای نیست که در انقلاب کنونی ایران خواستار تحولات انقلابی است.

بنابراین انقلاب ایران دموکراتیک است چون نظام امپریالیستی حاکم در ایران تحت سلطه خود از نقطه نظر شرایط عینی (استثمار شدید اقتصادی و سرکوبی سبعانه سیاسی طبقه کارگر و طبقات زحمتکش دیگر: دهقانان، خرده بورژوازی شهر...) و هم از نقطه نظر شرایط ذهنی (وجود طبقاتی در کنار طبقه کارگر - عمدتاً دهقانان - که بنابر شرایط عینی زندگی اجتماعی خود آمادگی پذیرش شیوه‌های انقلابی مبارزه بر علیه نظام موجود را دارا هستند) به انقلاب ایران محتوایی دموکراتیک بخشیده است. باید تأکید شود که در ایران، به خاطر حاکمیت نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، طبقه کارگر ایران بیش از هر انقلاب دموکراتیک پیشین در جهان، نیروی عمده این انقلاب را تشکیل میدهد.

۴- انقلاب ایران در عین اینکه مستقیماً و بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی نیست، مستقیماً و بلاواسطه جزء لاینجزای انقلاب سوسیالیستی جهانی است.

الف: حل مسأله دموکراسی در جامعه بشیوه انقلابی خود محتوای عملی ضروری حرکت به سوی سوسیالیسم را در ایران (کشور سرمایه‌داری و تحت سلطه امپریالیسم) تشکیل میدهد. با وجود آنکه مبارزات انقلابی کنونی بر علیه سرمایه انحصاری (امپریالیستی) و در تحلیل نهایی در ماهیت خویش بر علیه نظام سرمایه‌داری است، با وجود آنکه طبقه کارگر نیروی عمده مبارزه بر علیه ارتجاع بورژوازی را تشکیل میدهد، انقلاب ایران در محتوای عملی خویش نمیتواند 'مستقیماً' و بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی باشد. خصلت متمایز انقلاب ایران، عقب‌افتادگی نیروهای ذهنی انقلاب سوسیالیستی از شرایط عینی توسعه سرمایه‌داری و رشد کمی طبقه کارگر است. این عقب‌افتادگی ابدأ تصادفی نیست و دقیقاً از کارکرد اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم ناشی شده است. امپریالیسم چیزی

جز سرمایه‌داری در بالاترین مرحله مشخص تسلط سرمایه انحصاری نیست. همانطور که قبلاً نیز توضیح داده شد حرکت جهانی سرمایه انحصاری قانونمندی عام خود را در بسط شرایط خاص متفاوت در کشورهای مختلف آشکار میکند. تقسیم ناگزیر جهان به کشورهای تحت سلطه و متروپل مهمترین و تعیین کننده‌ترین نتیجه مشخص کارکرد امپریالیسم است. رشد سرمایه‌داری در کشورهای متروپل و تحت سلطه، شرایط عینی و ذهنی متفاوتی ایجاد میکند. شرایطی که لاجرم برای کمونیستها وظایف عملی متفاوت و مشخصی را برای حصول سوسیالیسم در دستور روز قرار میدهد.

ب: در سطح اقتصادی امپریالیسم در کشور تحت سلطه شدیدترین شرایط استثمار را بر طبقه کارگر و دیگر طبقات زحمتکش اعمال میکند و در کشور متروپل، دقیقاً بر مبنای همین پروسه تولید فوق سود، پایه‌های مادی ایجاد اشرافیت کارگری - بخشی از طبقه کارگر که از این فوق سود بهره‌مند میشود- را ایجاد میکند.

در سطح سیاسی، در کشور تحت سلطه طبقات و اقشار دیگر زحمتکش در کنار طبقه کارگر به مبارزه انقلابی کشیده میشوند و در کشور متروپل بخشی از خود طبقه کارگر - اشرافیت کارگری - خصلت انقلابی خود را از دست میدهد و به پایه مادی نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی آن بدل میگردد. امپریالیسم در کشور تحت سلطه عمدتاً با تکیه بر دیکتاتوری عریان و در کشور متروپل عمدتاً با تکیه بر فرمیست‌ها، رویونیست‌ها و اپورتونیست‌های سازشکار جنبش کارگری حاکمیت بورژوازی را تثبیت میکند.

ج: بنا بر این در عین اینکه محتوای عملی مبارزات کمونیستها در کشور تحت سلطه و متروپل الزاماً متفاوت است، این تفاوت خود چیزی بجز بروز متفاوت مبارزه یگانه طبقه کارگر جهان بر علیه سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم نیست. به این معنا انقلاب دمکراتیک ایران مستقیماً و بلاواسطه جزء لاینجزای انقلاب سوسیالیستی جهان است:

۱- شکست امپریالیسم در ایران شرایط لازم حرکت نهایی طبقه کارگر ایران به سوی سوسیالیسم را به وجود می‌آورد.

۲- شکست امپریالیسم در ایران بر حاکمیت امپریالیسم بر دیگر خلق‌های جهان و کارگران انقلابی کشورهای متروپل ضربه‌ای قاطع میزند.

۳- حذف ایران از حلقه جهانی استثمار سرمایه‌داری انحصاری اساس سودآوری نظام جهانی امپریالیستی را تضعیف کرده و با دامن زدن به بحران جهانی سرمایه‌داری به تزلزل پایه‌های مادی نفوذ ایدئولوژیک-سیاسی بورژوازی کشورهای متروپل در طبقه کارگر این کشورها کمک میکند و از این طریق به انقلابیون این کشورها امکان میدهد تا فرمیسم، رویونیسم و اپورتونیسم حاکم

بر جنبش کارگری این کشورها را از ریشه بخشکانند.^{۱۱}

و

"با توجه به آنچه گفته شد واضح است که تا زمانی که قدرت سیاسی در ایران در دست بورژوازی (هر 'بخشی' از آن) باقی بماند سلطه امپریالیسم بر کشور ما نفی نشده و لذا دموکراسی لازم برای بسیج طبقه کارگر به سوی سوسیالیسم (تنها معنایی که پیروزی انقلاب می‌تواند برای طبقه کارگر داشته باشد) به دست نیاید. از طرف دیگر شکل مشخص ارگانه‌های سیاسی-مبارزاتی تضمین کننده این دموکراسی (حکومت موقت انقلابی، جمهوری دموکراتیک خلق، ارتش آزادیبخش، شوراهای مسلح کارگری- دهقانی و...) خود کاملاً به تناسب قوای افسشار و طبقات انقلابی در این مبارزات، تاکتیک ها و شیوه‌های انقلابی که رشد مبارزات در مقابل انقلابیون قرار خواهد داد (قیام و جنگ توده‌ای علیه نیروهای اشغالگر و...)، درجه و نحوه دخالت قدرتهای امپریالیستی در سرکوبی انقلاب ایران و... بستگی داشته و لذا از هم‌اکنون دقیقاً قابل پیش‌بینی نیست. آنچه مسلم است صرفاً قدرت مستقل و متکی بخود کارگران و زحمتکشان مسلح، به رهبری کمونیستهای انقلابی ایران میتواند ضامن واقعی و عینی تثبیت و دفاع از دستاوردهای انقلاب دموکراتیک بوده و منشأ اصلی قدرت ارگانه‌های حکومت انقلابی را - به هر شکل که باشد - در مقابله با ارتجاع امپریالیستی تضمین کند.

باید تأکید کنیم که شعار برقراری جمهوری دموکراتیک خلق که با قاطعترین و جامعترین شکل شرایط لازم برای حفظ و دفاع از دستاوردهای انقلاب را در بر میگیرد"^{۱۲}

این نوشته چند ماه قبل از قیام بهمن ۱۳۵۷ نوشته شده و طبعاً پیامد های این قیام در آن مندرج نیست. بعلاوه در این نوشته از اشکال مختلف ارگان تضمین کننده پیروزی این انقلاب یعنی دولت موقت انقلابی، جمهوری دموکراتیک خلق، ارتش آزادیبخش و غیره، شعار جمهوری دموکراتیک خلق را انتخاب میکند که بعداً با روشن شدن برداشت چپ از این جمهوری، شعار جمهوری دموکراتیک انقلابی مورد تأکید قرار میگیرد. باید به یاد داشت که در این دوره خمینی دولت موقت را تشکیل داده بود.

به هر صورت ارگان تضمین کننده پیروزی انقلاب دموکراتیک بر اساس منافع طبقه کارگر هر چه که باشد این نوشته دو حکم اساسی را در بر دارد: ایران سرمایه داری است که، علی رغم "عدم تعارف"، از مکانیسم های تولید سود سرمایه داری تبعیت میکند و به ناچار همه بخش های طبقه سرمایه دار را در مقابل خود دارد و دوم اینکه حکومت ناشی از انقلاب دموکراتیک برای طبقه کارگر نه یک دوره تولید و توسعه تولید، دوره تشدید تضاد های، دوره پلاریزه شدن سیاسی میان افق سوسیالیستی طبقه کارگر و افق بورژوازی در جامعه است که طبقه کارگر میتواند بخش های مهمی از تهیدستان شهر و روستا را با خود همراه کند و تکلیف نهائی قدرت و نظام حاکم بر جامعه را روشن کند، و دولت موقت

* همانجا

† همانجا - تأکید از ماست

یا "جمهوری دمکراتیک خلق"، یک دولت در دوره انقلابی است. یعنی انقلاب دمکراتیک تخته پرش به انقلاب سوسیالیستی است.

قیام بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم سلطنتی بناچار فضای سیاسی ایران را باز کرد که منجر به رشد جریانات چپ شد. وجود آزادی های سیاسی جدل علنی میان جریانات سیاسی را تسهیل کرد. در این دوره شاهد تغییراتی در نظرات جریانات چپ بود که از یک طرف تحت فشار مارکسیسم ارتدکسی که منصور حکمت آن را نمایندگی میکرد (مارکسیسم انقلابی) و از طرف دیگر فشار تحولات سیاسی جامعه تناقضات این چپ را هر روز برجسته تر میکرد و آنها را به یک پروسه لغزیدن مداوم، و البته التقاطی، از یک دیدگاه به دیدگاه دیگر میکشاند. دو جریان در چپ پوپولیست ایران، "راه کارگر"، به عنوان نماینده بخش راست و "رزمندگان" به عنوان نماینده بخش چپ پوپولیسم ایران مطرح بودند. این دو جدلی را بر سر خصلت انقلاب ایران و اهداف آن میان خود برآه انداختند که محملی برای دخالت "اتحاد مبارزان کمونیست" و بخصوص منصور حکمت فراهم کرد.

نوشته ی "رزمندگان و راه کارگر: جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی" یکی از این نوشته ها است که رجوع به آن برخورد کمونیستی حکمت به انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را روشن تر میکند.

نوشته با این پاراگراف شروع میشود که:

"چندی است که 'رزمندگان' و 'راه کارگر' برسر مفهوم و محتوای 'سه شعار راه کارگر' به مجادله برخاسته‌اند. دو گروه، خود سوالات محوری این مجادله را چنین فرموله میکنند: اولاً 'چه طبقه‌ای باید در انقلاب ما نابود شود؟' و ثانیاً، 'چه سیستمی را باید از جا کند؟'، و ظاهراً هر دو بر سر اینکه این 'نظام سرمایه‌داری وابسته' است که باید در انقلاب دمکراتیک ما نابود شود به توافق میرسند و مجادله بر سر اینکه آیا نابودی 'بورژوازی بزرگ انحصاری' برای این منظور کافی است یا 'بورژوازی متوسط' هم باید نابود شود، ادامه مییابد."^۱

نوشته بعد از مروری کوتاه بر جدال این دو گروه، آنرا چنین خلاصه میکند:

"... بنابراین گرچه هر دو گروه همه جا از 'نابودی سرمایه‌داری وابسته' در انقلاب حاضر سخن میگویند، اما از آنجا که بدست بر این عقیده‌اند که کل سرمایه‌داری ایران وابسته است. گریزی از پذیرش این نتیجه منطقی نخواهند داشت که 'وظیفه انقلاب حاضر نابودی کل سیستم سرمایه‌داری در ایران است!'! پذیرش این حکم ما را به یکی از دو تعبیر زیر از انقلاب حاضر میرساند:

(۱) انقلاب حاضر انقلابی سوسیالیستی است، و

(۲) انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است، اما پیروزی آن به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران میباشد.

در غیر اینصورت، یعنی اگر بخواهیم علیرغم درکی که از وابستگی

* منصور حکمت، غلام کشاورز و ایرج آذرین، "رزمندگان و راه کارگر: جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی"، منصور حکمت

منتخب آثار، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۱۲۸

سرمایه‌داری ایران داریم نابودی سرمایه‌داری وابسته را با 'نابودی سرمایه‌داری' مترادف نگیریم، آنگاه تعریف و تعبیر سومی نیز میتوان از 'نابودی سرمایه‌داری وابسته در انقلاب حاضر' بدست داد:

۳) شرط پیروزی انقلاب حاضر 'نابودی سرمایه‌داری وابسته' و جایگزین شدن آن بوسیله 'سیستم سرمایه‌داری ملی و مستقل' است. البته ما آگاهییم که رفقا (و بخصوص رفقای رزمندگان که مدت درازی است - چند ماه - که بورژوازی ملی را 'اسطوره' میدانند) از اینکه از نظرات آنان درباره یک انقلاب دمکراتیک پیروزمند چنین استنتاجی شود سخت بخواهند آشفت. با اینهمه بگذارید این شق سوم را بعنوان یک احتمال مطرح کنیم. پایین‌تر خواهیم دید که آیا محتوای واقعی 'انقلاب دمکراتیک پیروزمند' از دید هر دو گروه همین است یا خیر. ابتدا لازم است ببینیم کدامیک از تعبیر فوق با نظرات رفقا در باره انقلاب ایران در تطابق است."^{*}

نوشته سپس به بررسی این دو شق می پردازد و میگوید:

"۱) شق اول: 'انقلاب ما بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی است و وظیفه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را برعهده دارد'.

این حکمی است که یک تروتسکیست منسجم و یک ایده‌آلیست پیگیر بر پایه 'ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر بی هیچ درنگ و تردیدی صادر میکند و باین ترتیب گریبان خود را از شر توضیح و توجیه تناقضاتی که اعتقاد به 'ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دمکراتیک' بیار می‌آورد، خلاص میسازد. اما واضح است که وصله تروتسکیسم نه به رزمندگان و نه به راه کارگر چسبندگی ندارد. راه کارگر از همان ابتدا (فائشیزم، کابوس یا واقعیت، جزوه اول، ص ۲۹) اعلام میدارد که 'برای جلوگیری از سوء تفاهات باید تأکید کنیم که از نظر ما در مقطع کنونی مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی نیست، و رزمندگان پس از اینکه لزوم نابودی 'سیستم سرمایه‌داری وابسته' و نابودی کل طبقه بورژوازی را 'اثبات' میکند، بلافاصله میافزاید: 'اینجا نمیتوان فوراً فریاد کشید: ای داد! ای امان! آنها انقلاب سوسیالیستی را ترویج میکنند! نه! (واقعاً شگفت انگیز است که یک کمونیست برای مرزبندی با تروتسکیسم انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نکند! فریاد ما اینست که ای داد! ای امان! اینها انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نمیکند!)' بهر حال وقتی رفقا با این حرارت با ایده سوسیالیستی بودن انقلاب حاضر مرزبندی میکنند، ما هم میپذیریم که اولین تعبیری که ما از 'ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر' بدست دادیم هیچ قرابتی با نظرات دو گروه ندارد."[†]

حکمت تأکید میکند که رزمندگان و راه کارگر انقلاب جاری را سوسیالیستی نمیدانند. بعداً به جدل حکمت با تروتسکیست‌ها خواهیم پرداخت. فعلاً اجازه بدهید که به شق دوم به پردازیم:

* همانجا صفحه ۱۳۹ تا ۱۴۰

† همانجا

"۲" شق دوم: انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است و نابودی سیستم سرمایه‌داری محتوای اقتصادی پیروزی آن را تشکیل می‌دهد. این یک موضع التقاطی تمام عیار است، انقلاب را دمکراتیک ارزیابی میکند، اما وظیفه نابودی سرمایه‌داری، که چیزی جز استقرار سوسیالیسم نیست، را برای آن تعریف مینماید. دمکراتیک بودن انقلاب از جمله بدین معناست که پرولتاریا تنها نیروی طبقاتی محرکه آن نیست و پیروزی کامل انقلاب، از نظر سیاسی، خود را نه در استقرار حکومت پرولتاریا و متحدین غیر پرولتارش (خرده بورژوازی، دهقانان و ...) متجلی میسازد. (جمهوری دمکراتیک خلق، 'دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان' و ...) به این ترتیب وظیفه نابودی سرمایه‌داری بمثابة یک وجه تولید بر عهده انقلابی قرار داده شده است که از نقطه نظر ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه آن و نیز از نظر محتوای سیاسی پیروزی‌اش، استقرار جمهوری دمکراتیک خلق، اصولاً نمیتواند چنین وظیفه‌ای را در دستور خود داشته باشد. آرمان، آرمانی سوسیالیستی است (نابودی سرمایه‌داری)، اما نیروهای طبقاتی و نیز حکومتی که قرار است به آن تحقق بخشند، خلقی‌اند. این ایده التقاطی مضمون اصلی اندیشه رزمندگان و راه کارگر هر دو را تشکیل میدهد"^{*}

نوشته بعد از نقل قول هائی از نشریات "راه کارگر" و "رزمندگان" میگوید:

" آنچه نقل کردیم جای هیچ شک و شبه‌ای باقی نمی‌گذارد که هر دو گروه اساس آموزش‌های سوسیالیسم علمی و مارکسیسم انقلابی را در مورد انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و پیش‌شرط‌های سیاسی و اقتصادی هر یک نفی میکنند. مارکسیسم از نابودی سرمایه داری تنها یک چیز را اراده میکند: سوسیالیسم، که پیش‌شرط سیاسی آن استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است حکومتی که خود حاصل مبارزه طبقاتی پرولتاریا، بمثابة یک طبقه معین، بر علیه بورژوازی است، حال آنکه رزمندگان و راه کارگر به روشنی خواستار نابودی سرمایه داری (استقرار سوسیالیسم) از طریق یک انقلاب دمکراتیک‌اند! برقراری سوسیالیسم بوسیله جمهوری دمکراتیک خلق، بدون دیکتاتوری پرولتاریا! رفقا بی سر و صدا ضرورت 'در هم شکستن دولت بورژوازی'، 'تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا'، 'دیکتاتوری پرولتاریا' و ... را از 'مارکسیسم' خود حذف کرده‌اند ... و با تحریف پوپولیستی آن جایگزین شده است. و این نه 'انطباق' مارکسیسم با شرایط مشخص جامعه ماست و نه هیچ 'نوآوری و تعمیقی' در تئوری سوسیالیسم."[†]

سپس ادامه میدهد

"پس از گذشت بیش از یک قرن از کمون پاریس و بیش از ۶۰ سال از انقلاب اکتبر، هنوز رفقای ما سودای نابودی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم را بدون مبارزه طبقاتی پیگیر، بدون دیکتاتوری یک طبقه و فقط یک طبقه، بدون دیکتاتوری پرولتاریا، در سر میپوراندند. مارکسیسم هرگز ایده و آرمان سوسیالیسم را بخود منحصر ندانسته است، اما همواره ثابت کرده و به شهادت تاریخ نشان داده است که

* همانجا - تاکید از ماست

† همانجا

این تنها مارکسیسم است، این تنها سوسیالیسم علمی است که امکان تحقق واقعی این آرمان را میسر میسازد. بشریت قرن‌ها و حتی هزاران سال رویای از بین بردن 'یکباره' همه انواع استثمار را داشته است، ولی این رویاها همچنان به صورت رویا باقی ماندند تا زمانی که میلیون‌ها استثمار شده در سراسر جهان در یک مبارزه پیگیر، استوار و همه جانبه متحد شدند تا جامعه سرمایه‌داری را در مسیر تکاملی که آن جامعه طبعاً میبیمود تغییر دهند. رویاهای سوسیالیستی تنها آنگاه به مبارزه سوسیالیستی بدل شد که سوسیالیسم علمی مارکس، اشتیاق تغییر جامعه را به مبارزه یک طبقه معین مرتبط ساخت. خارج از مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم یک عبارت تهی است یا یک رویای ساده لوحانه. (لنین، سوسیالیسم خرده بورژوائی و سوسیالیسم پرولتری)*!...

رفقا این حکم پایه‌ای مارکسیسم را فراموش کرده‌اند که سرمایه‌داری و امپریالیسم را نمیتوان به هیچ طریقی حتی از طریق 'ایده‌آل‌ترین' تحولات دمکراتیک از بین برد، اینها تنها از طریق انقلاب اقتصادی میتوانند نابود گردند! (لنین، پاسخ به کی‌فسکی†) و این انقلاب اقتصادی، یعنی استقرار سوسیالیسم، یعنی نشان دادن مالکیت اجتماعی بر جای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله با سازمان دادن برنامه‌ریزی شده تولید اجتماعی... 'که پیش‌شرط ضرور آن' دیکتاتوری پرولتاریا است. یعنی تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا' (نقل از برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه‡). و در اولین قدم در سطح مقولات برنامه‌ای، رفقا این بدیهیت مارکسیستی، این جزء لاینفک برنامه جنبش کمونیستی را از یاد برده‌اند، که نابودی سرمایه‌داری به معنای استقرار سوسیالیسم است و این خود منوط به تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، منوط به دیکتاتوری پرولتاریا است. حکومت خلق (جمهوری دمکراتیک خلق، دیکتاتوری دمکراتیک خلق و...) نمیتواند سرمایه‌داری را نابود کند و وعده سوسیالیسم خلقی فریبی بیش نیست.§

در بخش دوم "رزمندگان و راه کارگر..." میخوانیم که

"رزمندگان و راه کارگر با دیدگاه‌های موجود خود ناگزیرند میان آن نوسان کنند، چیزی جز راه رشد غیر سرمایه‌داری و تز سه جهان از یکسو و تروتسکیسم از سوی دیگر، نیست؛ دوقطبی که با نفی نقش و مکان انقلاب دمکراتیک ما در مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم، و با مخدوش کردن رابطه میان وظایف دمکراتیک و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا، عملاً به مانعی بر سر راه تحقق سوسیالیسم بدل میشوند. تحقق سوسیالیسم، بی آنکه پرولتاریای انقلابی ایران بخواهد و بتواند پیش‌شرط‌های آن را در انقلاب دمکراتیک حاضر فراهم سازد، غیر ممکن است. از نقطه نظر نتیجه نهایی، یعنی تحقق سوسیالیسم، آن سه جهانی که اصولاً با انکار وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر او را به عصای دست بورژوازی تبدیل میکند، و آن تروتسکیست که با انکار وظایف دمکراتیک او تنها راه رسیدن به سوسیالیسم را از

* <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1905/oct/25.htm>

† <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1916/sep/00b.htm>

‡ <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1902/draft/02feb07.htm#v06zz99h-027>

§ منصور حکمت، غلام کشاورز و ایرج آذرین، "رزمندگان و راه کارگر..."، صفحه ۱۴۱-۱۴۲

پرولتاریا پوشیده نگاه میدارد، هر دو یک نقش دارند، هر دو موانعی هستند که بر سر راه سوسیالیسم قرار گرفته‌اند، موانعی که لنینیسم باید از سر راه پرولتاریا جاروشان کند، و راه کارگر و رزمندگان اگر بخواهند در تئوری گاه این و گاه آن باشند، حداکثر می‌توانند در عمل گاه این مانع و گاه آن یکی را رفیع‌تر و حجیم‌تر سازند. هدف بلافصل رزمندگان و راه کارگر در انقلاب حاضر، یعنی 'نابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دمکراتیک' در بهترین حالت خود تکرار تئوری‌های باطل سوسیالیسم خلقی یا همان سوسیالیسم خرده بورژوازی است. و در حالت واقعی خود، یعنی آنچه واقعا منظور رزمندگان و راه کارگر است، احیای 'آرمان' سرمایه‌داری ملی و مستقل در ظاهری چپ است. مادام که پاندول استنتاجات راه کارگر و رزمندگان بر محور پوپولیسم نوسان میکند، محتوای مواضعشان، حتی اگر دست از سرمایه‌داری 'ملی' بشویند و عاشقانه و بیتابانه سوسیالیسم را خواستار شوند، همواره راست خواهد ماند.^{*}

نوشته سپس ارزیابی درست از انقلاب ایران و رابطه انقلاب سوسیالیستی با انقلاب دمکراتیک را چنین خلاصه میکند:

"به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمیتواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر نمیتواند نابودی سرمایه‌داری را در دستور بلافصل خود داشته باشد. ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه انقلاب ما، وجود طبقات و اقشار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که به شیوه‌ای انقلابی برای دستیابی به خواست‌های دمکراتیک خود دست به مبارزه میزنند از یکسو، و آماده نبودن شرایط ذهنی لازم برای بسیج پرولتاریا از سوی دیگر، انقلاب کنونی ایران را در چهارچوبی دمکراتیک مشروط و محدود میسازد."[†]

سپس می‌افزاید

"ابتدا این نکته را تأکید کنیم که انقلاب دمکراتیک از نقطه نظر پرولتاریا قبل از هر چیز به اعتبار اهداف و وظایف سیاسی‌اش اهمیت مییابد. و تحولات اقتصادی‌ای که میباید در این انقلاب صورت پذیرد در ارتباط با تأثیرات سیاسی خود برای پرولتاریا اهمیت مییابند. وظیفه یک انقلاب دمکراتیک، از نقطه نظر پرولتاریا، رفع موانع بسط مبارزه او برای سوسیالیسم است. این نکته چه درباره انقلاب حاضر ایران که به اعتقاد ما وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در ایران را ندارد، و چه برای مثال در باره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که از نظر اقتصادی وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در روسیه را داشت، صدق میکند. انقلابات دمکراتیک در کشورهای مختلف و در مقاطع تاریخی متفاوت وظیفه و قابلیت ایجاد تحولات اقتصادی مختلفی را دارا هستند، اما زاویه برخورد پرولتاریای انقلابی به این وظایف اقتصادی گوناگون همواره یکسان است. پرولتاریای انقلابی و مارکسیسم-لنینیسم همواره و همه جا در این تحولات اقتصادی تحقق شرایطی را جستجو

* همانجا صفحه ۱۴۷

† همانجا صفحه ۱۴۸

میکنند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی و برای سوسیالیسم را سهلتر، بالنده‌تر، آزادانه‌تر و بسط یافته‌تر سازد، چرا که پرولتاریا، همواره و همه جا، صرف نظر از شرایط اقتصادی و اجتماعی متفاوت، خواهان انقلاب بی‌وقفه است.

سوسیالیسم تنها هدف در خود پرولتاریا است و انقلابات دمکراتیک و ملی تحولات ضروری و عملی‌ای هستند که پرولتاریای انقلابی میباید به حکم شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه به ناگزیر مبارزه خود را برای سوسیالیسم از دل آن، در پرتو شرکت پیگیر در آن و بر اساس دستاوردهای آن سازماندهی کند. این را آموزگاران کبیر پرولتاریا بارها و بارها تأکید کرده‌اند. در مانیفست کمونیست - این نخستین بیانیه استقلال طبقه کارگر جهانی - هنگام طرح چگونگی شرکت پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ۱۸۴۸ آلمان، مارکس و انگلس تصریح میکنند که پرولتاریا تا پیروزی انقلاب دمکراتیک دوشادوش بورژوازی دمکرات (در شرایط ۱۸۴۸ آلمان بورژوازی نیروی ضد فئودال و دمکرات محسوب میشد) خواهد جنگید، و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک با سود جستن از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی انقلاب دمکراتیک مبارزه بر ضد بورژوازی را آغاز خواهد کرد.^{**}

و سپس درست مانند مارکس، انگلس و لنین نتیجه میگیرد که:

" میبینیم که اساس کار در تعریف مطالبات حداقل، یا محتوای پیروزی انقلاب از دیدگاه پرولتاریا، حرکت از زاویه نیازهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا و تلاش در جهت رفع موانع انکشاف از آدانه آن تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است.^{††}

و

" گفتیم که محتوای پیروزی انقلاب دمکراتیک ایجاد مناسبترین حالات سیاسی و اقتصادی برای بسط مبارزه طبقاتی است، که از نقطه نظر پرولتاریا قبل از هر چیز در مطالبات حداقل به فشردهترین شکل بیان میشود. از نظر اقتصادی، تحقق این مطالبات ابداً به معنای نابودی سرمایه‌داری نیست، به معنای استقرار یک نظام تولیدی "دیگر" نیست، بلکه صرفاً الگویی است که پرولتاریا بر اقتصاد بورژوائی تحمیل میکند و شرط و شروطی است که بر کارکرد این نظام میگذارد. اما به همین اعتبار، در عین این که مطالبات حداقل پرولتاریا از محدوده قوانین بنیادی نظام تولیدی کاپیتالیستی فراتر نمیرود، از امکانات عملی بورژوازی در آن مقطع و بخصوص از شرایط مطلوب تولید برای بورژوازی فراتر میرود. دخالت پرولتاریای انقلابی در تعیین طول روز کار، حداقل دستمزد، ایام مرخصی، شرایط بیمه و بهداشت، چگونگی اداره صنایع، اوضاع معیشتی بیکاران و نیز چند و چون موقعیت زحمتکشان غیر پرولتر، اساس مالکیت خصوصی بورژوائی بر وسائل تولید و مبادله، تولید کالائی و خرید و فروش نیروی کار را نقض نمیکند، اما بی شک بر شرایط سودآوری

* همانجا

† همانجا صفحه ۱۵۳

و انباشت سرمایه محدودیتها و شروطی میگذارد.^{۸*}

" اما این ابدا به این معنی نیست که پرولتاریای انقلابی در 'فردای' پیروزی انقلاب دمکراتیک، خود بلافاصله و به شیوه‌ای اراده‌گر ایانه برنامه حداقل خویش را زیرپا گذاشته و اجرای برنامه حداکثر خود را در دستور میگذارد. ابدا. پرولتاریا نه تنها به برنامه حداقل خود وفادار میماند، بلکه دقیقا همزمان و در کنار مبارزه برای تحقق و تضمین این مطالبات است که ضرورت فراتر رفتن از آن و پیگیری مبارزه طبقاتی تا سوسیالیسم را توضیح داده و تبلیغ خواهد کرد. تفاوت بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران، در شرایط حاکمیت پرولتاریا و متحدینش با هر بحران دیگر و از جمله بحران کنونی، در این است که در آن حالت پرولتاریای انقلابی می‌خواهد، میتواند و باید بار عواقب بحران را نه بر دوش توده‌های زحمتکش، بلکه بر دوش بورژوازی قرار دهد، دقیقا به درجه‌ای که پرولتاریای انقلابی در تحقق مطالبات حداقل خود موفق شود، به همان درجه مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای بسط مبارزه طبقاتی و بسیج پرولتاریا برای سوسیالیسم فراهم خواهد آمد.^{۹†}

و بالاخره بحث را چنین جمع‌بندی میکند:

" آنچه اثباتا در مورد انقلاب بی‌وقفه و شرایط عینی و ذهنی آن (در پاسخ به پوپولیسم رزمندگان و راه کارگر) گفتیم را خلاصه کنیم:

(۱) پرولتاریای انقلابی هرگز به انقلاب دمکراتیک بمثابه هدفی در خود نمینگرد و همواره خواهان تحول بی‌وقفه آن به یک انقلاب سوسیالیستی است.

(۲) انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است که وظیفه آن رفع موانع بسط آزادانه مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم است. (۳) محتوای پیروزی این انقلاب عبارت از استقرار یک سیستم دمکراتیک سیاسی به رهبری پرولتاریا است که از نظر اقتصادی معادل است با نفی سلطه امپریالیسم و نیازهای انباشت سرمایه در کشور تحت سلطه بر زیست اقتصادی و معیشت کارگران و زحمتکشان.

(۴) این شرایط نه به معنای نابودی سرمایه‌داری و نه مترادف با استقرار سرمایه‌داری "ملی و مستقل" (و به این اعتبار "رفع موانع توسعه سرمایه‌داری") است، بلکه به معنای تحمیل مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای انکشاف آزادانه مبارزه طبقاتی، بر نظام موجود است.

(۵) تحمیل این شرایط بر سرمایه‌داری ایران توسط پرولتاریا و متحدینش، بحران اقتصادی نظام موجود را جدت بخشیده، قطب‌بندی و مبارزه طبقاتی را تشدید کرده و ضرورت عینی بسط انقلاب حاضر را به یک انقلاب سوسیالیستی طرح میکند.

(۶) تنها حزبی متکی بر مواضع و برنامه لنینی، با درکی روشن از

* همانجا صفحه ۱۵۴

† همانجا صفحه ۱۵۸

رابطه انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی در ایران (زمینه‌های عینی و ذهنی انقلاب بی‌وقفه) و مسلح به برنامه‌ای که چکیده این درک را در خود منعکس سازد، میتواند در رأس پرولتاریا و متحدین دمکراتش پیروزی انقلاب حاضر را (که چیزی جز تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی نیست) تضمین کرده و در رأس طبقه کارگر و زحمتکشانی که به او خواهند پیوست، مبارزه برای سوسیالیسم را سازماندهی و رهبری نماید.*

ب - حکمت و لیبرالیسم چپ

یکی از قطب بندی های مقابل پوپولیسم در ایران، طی دوران انقلاب ۵۷، را گروه یا سازمان "وحدت کمونیستی" تشکیل میداد که تا پیش از آن با نام "سازمان خاورمیانه جبهه ملی" ایران خود را معرفی می کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت مصدق توسط شاه، جریانات بستر اصلی بورژوازی ایران "جبهه ملی" و "حزب توده" شاهد انشعاباتی از چپ بودند. حزب توده "سازمان انقلابی حزب توده" را تحویل داد، که بعدا در جریان انقلاب ۵۷ مبنای "حزب رنجبران" بود، و از "جبهه ملی"، "وحدت کمونیستی" حاصل شد. "وحدت کمونیستی" که ضدیت با استالین را از جبهه ملی به ارث برده بود، چارچوب تئوریک خود را در تروتسکیسم یافت. سیستم سیاسی و فکری "وحدت کمونیستی" ملقمه ای از افق ها و آرمان های روشنفکران و فلسفه بافان "جبهه ملی" و دیدگاه های، بعضا معوج شده، تروتسکی بود. از فلسفه بافان جبهه ملی انفعال عملی و سیر و سیاحت در مقولات "انتلکی" را داشت و از تروتسکی قافیه بافی چپ. به هر صورت، "وحدت کمونیستی"، اختلاف خود با بقیه چپ را حول این ایده فرموله میکرد که سایر نیرو های چپ انقلاب ایران را دمکراتیک میدانند، در حالی که از نظر وحدت کمونیستی انقلاب ایران یک انقلاب سوسیالیستی است. یکی از محورهای بحث "وحدت کمونیستی" مربوط به انقلابات بدون هویت یا با هویت نامعلوم است. این محور امروز محور فکری بخش اعظم چپ ایران در مورد انقلاب در ایران است. اینها مدام در مورد انقلاب ایران بحث میکنند، هر اعتراض توده ای، از اعتراضات فراخوان داده شده توسط ناسیونالیست های کرد و فارس و عرب تا اعتراضات جنبش سبز را انقلاب معرفی میکنند، بودن اینکه یک کلمه در مورد خصلت این "انقلابات" و رابطه ی آنها با طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی کلمه ای حرف بزنند. بطور واقعی از نظر این چپ سرنگونی جمهوری اسلامی یا رسیدن به قدرالیسم قومی اول و آخر همه انقلاب است.

منصور حکمت در نوشته ی "آنانومی لیبرالیسم چپ - در نقد وحدت کمونیستی"† به تفصیل ابعاد فلسفی، اقتصادی و سیاسی نظرات این جریان را مورد کنکاش قرار میدهد. تمام بخش های این نوشته نمونه بسیار زنده بکارگیری متد فلسفی، اقتصادی و سیاسی مارکس، انگلس و لنین هستند که شایسته بررسی مفصل است، اما در چارچوب بحث کنونی ما خود را به بحث مربوط به رابطه انقلاب

* همانجا صفحه ۱۵۹

† البته بعد از "انقلاب سفید" از جبهه ملی و حزب توده، چریک های فدائی (رگه احمدزاده و رگه جزئی) و از جبهه ملی مجاهدین خلق زاده شدند.

‡ منصور حکمت، "آنانومی لیبرالیسم چپ - در نقد وحدت کمونیستی"، بسوی سوسیالیسم، نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران، دوره دوم، شماره یک، شهریور ۱۳۶۲ - صفحات ۹ تا ۵۴، و شماره ۲ - آذر ۱۳۶۴ - صفحه ۸۶ تا ۱۳۹. همچنین در منصور حکمت، "منتخ آثار"، انتشارات حزب حکمتیست، صفحه ۴۵۵ تا ۵۴۴

سوسیالیستی با انقلاب دمکراتیک و بطور اخص انقلاب ۱۳۵۷ ایران محدود می‌کنیم.

حکمت بحث را از اینجا شروع می‌کند که:

"وحدت کمونیستی تمایل زیادی دارد و جد و جهد بسیاری بخرج می‌دهد تا اختلاف خود را با ما اختلافی بر سر ارزیابی از 'خصلت' یا 'مرحله' انقلاب ایران جلوه دهد. 'انقلاب ایران دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟' این سنوال به روایت وحدت کمونیستی محور اختلاف است. پاسخ نیز از نظر این سازمان معلوم است؛ وحدت کمونیستی علی الظاهر آن جریانی است که معتقد است 'انقلاب ایران سوسیالیستی است' حال آنکه گویا ما 'انقلاب ایران' را 'دموکراتیک' دانسته ایم.*"

سپس چنین ادامه می‌دهد

"اگر قدری در خود این سؤال دقیق شویم، برخی مسائل در همین بدو امر روشن می‌شود. این سؤال در چه متنی و در چه سطحی از تحلیل مطرح می‌شود، و چگونه باید فهمیده شود؟ انقلاب ایران دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟ استنباطات احتمالی مختلف از این سنوال را در نظر بگیریم:

۱ - شاید این سؤال به یک انقلاب بالفعل، در جریان و قریب الوقوع، رجوع دارد. در واقع بخش اعظم اظهار نظرها و جدل‌های جنبش چپ ایران نیز درباره خصلت، مرحله و وظایف 'انقلاب ایران' در دوره اخیر در سالهای ۵۶ و ۵۷، یعنی در آستانه و در اولین مراحل انقلاب ۵۷ در شرایط وجود عینی یک انقلاب در ایران صورت گرفته است. بنابراین چنین استنباطی از این سؤال بسیار رایج است. با چنین تعبیری، باید گفت که همه ما در جای خود از این سؤال که 'انقلاب ایران' یعنی انقلاب بالفعل و موجود سال ۵۷ در ایران چگونه انقلابی است، دموکراتیک یا سوسیالیستی، پاسخ دادیم. همه یعنی حتی خود وحدت کمونیستی هم، در آن مقطع آنقدر عقل سلیم در سر داشتند که انقلاب ۵۷ را انقلاب سوسیالیستی نخوانند (پائین تر خواهیم دید که وحدت کمونیستی بعلاوه از این 'امتیاز' نیز برخوردار بود که بنا بر متدولوژی خاص خویش در تبیین انقلاب، اساساً باید برای نامگذاری آن تا خاتمه و تعیین تکلیف قطعی آن صبر کند). بهر حال اگر اختلافی میان وحدت کمونیستی با 'دیگران' وجود داشت بر سر دموکراتیک یا سوسیالیستی نامیدن انقلاب ۵۷ نبود، بلکه در این بود که ... وحدت کمونیستی، از آنجا که معتقد بود 'انقلاب ایران سوسیالیستی است' و از آنجا که می‌دید انقلاب جاری یک انقلاب سوسیالیستی نیست، گاه اساساً نفس انقلاب بودن این انقلاب را نیز به زیر سؤال می‌برد... بهر رو وحدت کمونیستی انقلاب ۵۷ را انقلابی سوسیالیستی نخواند و در بهترین حالت آن را "انقلاب بی نام" و یا "انقلاب سیاسی" (همچنان بی نام) اطلاق نمود. به این ترتیب روشن است که این تعبیر از سؤال فوق راهی برای صدور ورقه هویت منحصر به فرد وحدت کمونیستی بعنوان پرچمدار تز 'انقلاب ایران سوسیالیستی است' نمی‌گشاید.

۲ - شاید این سؤال به انقلاب آتی در ایران رجوع میکند. شاید سؤال اینست: 'انقلاب آتی در ایران دموکراتیک خواهد بود یا سوسیالیستی؟' اگر سؤال این باشد باز وحدت کمونیستی نمیتواند با تابلوی 'انقلاب ایران سوسیالیستی است' صف خود را از دیگران متمایز کند، زیرا هیچ پیشگو و طالع بینی، تا چه رسد به یک مارکسیست ماتریالیست که آینده را تابعی از پراتیک امروز و فردا هر دو میداند، نمیتواند تضمین کند که انقلاب آتی ایران (هر قدر کم یا زیاد با آن فاصله داشته باشیم) مجدداً یک 'انقلاب سیاسی'، 'بی نام' و غیره از نوع انقلاب ۵۷ از آب در نیاید. وحدت کمونیستی این را تشخیص میدهد و ما مطمئنیم در پاسخ به این تعبیر از سؤال فوق نیز دست به صدور حکم سوسیالیستی بودن 'انقلاب ایران' نخواهد زد. از سوی دیگر ما نیز، با تمام جایگاهی که یک انقلاب دموکراتیک پیروز مند - بر اساس ارزیابی مان از سیر محتملتر وقایع - در استراتژی کنونی مان دارد، هرگز انقلاب آتی در ایران را لزوماً و بنا به تعریف، انقلابی 'دموکراتیک' خوانده ایم و نمیخوانیم. ما بر سر تعیین جنسیت نوزادی که هنوز در مراحل جنینی اولیه است با کسی جدل اصولی نداریم. بنابراین این سؤال که آیا انقلاب آتی در ایران دموکراتیک یا سوسیالیستی خواهد بود نیز نمیتواند محور اختلافات ما و وحدت کمونیستی قلمداد شود.

۳ - و بالاخره شاید این سؤال در مفهوم کلی تری به انقلاب اجتماعی در ایران باز میگردد. انقلاب اجتماعی ایران یک انقلاب سوسیالیستی است، وحدت کمونیستی محق است که این حکم را بدهد، اما مشکل بتواند مخالفت هیچ مارکسیستی را با آن برانگیزد. این ادعا که گویا این وحدت کمونیستی است که معتقد است که انقلابی که بنا بر شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی در ایران ضروری و ممکن است، انقلابی که پاسخگوی نیازهای تکامل اجتماعی است و بالاخره انقلابی که باید طبقه کارگر و کمونیست ها برای آن تلاش کنند، انقلابی سوسیالیستی است، حال آنکه حزب کمونیست انقلاب 'دموکراتیک' را جایگزین آن کرده است، ادعایی ریاکارانه است. مارکسیسم انقلابی ایران از ابتدا و همواره، چه بطور اثباتی و چه در جدل با جریانات پوپولیستی، بر اینکه تنها انقلاب اجتماعی (به مفهومی که مارکس به کار میبرد) ضروری و ممکن در ایران انقلابی سوسیالیستی است و بر اینکه تنها سوسیالیسم پاسخگوی اوضاع نابسامان توده های وسیع در جامعه سرمایه داری است، تأکید نموده است."^{*}

در ادامه حکمت فرض میکند که برداشت او و "وحدت کمونیستی" از سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی یکسان است، که البته در بخش های دیگر نوشته این فرض را رد میکند، مینویسد:

"اگر هدف نهایی را یکسان فرض کنیم، آنگاه اختلاف ما و وحدت کمونیستی اختلافی بر سر چگونگی تحقق این هدف نهایی خواهد بود، و این اختلاف میان برداشت مارکسیستی از مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری با برداشت لیبرال چپ است.

... ما به دفعات دورنمای خود را از این پروسه و متدولوژی برخورداریم ... ما به سیر عملی پیشرفت مبارزه طبقاتی در جهت انقلاب سوسیالیستی بیان کرده ایم ... ما معتقدیم شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی برای آنکه طبقه کارگر ایران بتواند در جریان یک بحران انقلابی دیکتاتوری طبقاتی خود را بر پا دارد آماده است ... آنچه مانع تحقق یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در ایران است، نه عدم آمادگی شرایط و عوامل عینی، بلکه عقب ماندگی عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی در ایران است. مبارزه ما کمونیستها تماماً معطوف به آماده سازی این عنصر ذهنی است. اما این پروسه آمادگی در خلاء و در خلوت انجام نمیشود، بلکه در جامعه ای صورت میگیرد که مکرراً دستخوش بحران سیاسی است، افسار و طبقات مختلف، به اشکال و درجات گوناگون، برای تحقق خواستههای خویش، برای تغییرات اقتصادی و سیاسی دست به مبارزه "غیرقانونی" میزنند، جنبشهای متعددی، با خواستههای محدود غیر سوسیالیستی شکل میگیرند و پرولتاریا باید در دل یک مبارزه زنده و فعال سهل ترین و سریعترین راه را برای تحقق انقلاب خویش هموار کند و ببیماید. در این میان، از نظر ما تا امروز، مبارزه برای یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند، به مثابه شکل ایده آل و محتمل وقوع مجموعه ای از تحولات اساساً سیاسی و بعضاً اقتصادی، که مناسبترین محیط اجتماعی را برای رشد و تقویت عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی فراهم میسازد، یکی از لحظات و ابعاد مبارزه ما برای تحقق انقلاب سوسیالیستی است."^{*}

حکمت در ادامه بحث، بعد از نقد متد "وحدت کمونیستی"، در بخش "انفعال در انقلاب: انقلاب سوسیالیستی یا انقلاب فلاسفه"[†] به دسته بندی انقلاب از نظر "وحدت کمونیستی" میپردازد. "وحدت کمونیستی انقلابات را به سه دسته تقسیم میکند: انقلاب آزادی بخش (ضد استعماری)، انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی. البته "وحدت کمونیستی" نمی تواند تعلق یک انقلاب معین به یکی از این دسته بندی ها را در آستانه و یا در ضمن این انقلاب معین را معلوم کند. تشخیص تعلق یک انقلاب معین به هر یک از این سه نوع را موکول به روشن شدن نتیجه این انقلاب است. حکمت مینویسد:

" ما اینجا با نمونه بارز ابتدائی ترین متدولوژی تحلیلی ایده آلیسم و مذهب، یعنی تله نولوژی (تفسیر و تعبیر پدیده‌ها بر حسب نتایج غائی آنها) روبرو هستیم. وحدت کمونیستی صراحتاً اظهار میکند که هر انقلاب را بر اساس نتایج آن تعریف و دسته بندی میکند. لاجرم در جهان مادی که نتایج پروسه‌ها پس از خود پروسه‌ها معلوم میشوند، برای دسته بندی (و فهم) انقلابات یا باید تا ظهور نتایج قطعی هر یک صبر نمود یا خود را به انقلاباتی مشغول کرد که در گذشته واقع شده اند و نتایج خود را به بار آورده اند. با این متدولوژی وحدت کمونیستی در همه حال با تاریخ نگار است یا منتظر تاریخ نگاری، راه دیگری برایش باقی نمی ماند.

...

* همانجا صفحه ۴۴۲ تا ۴۴۴

† همانجا صفحه ۴۷۲

براستی اگر انقلاب را از روی نتایجش می‌شناسند، هنگامی که هنوز انقلابی به نتیجه نرسیده است چه پدیده‌ای است؟ اگر انقلابی شکست بخورد و به نتیجه نرسد چه؟ اگر انقلابی در نیمه راه متوقف بماند چطور؟ برای مثال اگر یک 'انقلاب رهائی بخش'، یا یک انقلاب سیاسی برای خلع ید از این و یا آن حکومت و یا یک انقلاب برای کسب قدرت سیاسی به شکست بینجامد و یا صرفاً به بخشی از اهداف خود دست یابد، وحدت کمونیستی نامش را چه می‌گذارد؟ انقلاب بی نام؟ انقلابی که انقلاب نبود؟ آیا غیرممکن است انقلابی که اساساً برای استقرار حکومت کارگری در کشوری بر پا شده است در عمل حداکثر حکومت را به جناح دیگری از بورژوازی منتقل کند؟ آیا غیر ممکن است انقلابی در آن واحد هم علیه 'سلطه جابرانه خارجی' و هم علیه آن طبقه و یا قشری از طبقه باشد که حکومت را در آن کشور بدست دارد، و در عمل تنها به یکی از این اهداف دست یابد؟ آیا تبدیل و یا عقب‌گرد و تکامل انقلابات به یکدیگر پدیده‌ای غیرممکن و یا حتی استثنائی است؟ قفسه‌های جامع و مانع وحدت کمونیستی جا را برای هیچ پیشروی و یا عقب‌گردی در پروسه انقلاب در یک جامعه باز نگذاشته است ... از این گذشته اولاً وحدت کمونیستی روشن نمیکند که چرا قفسه بندی انقلابات فقط ۳ طاقچه دارد و نه مثلاً ۴، ۵ و ۷ و یا بیشتر. اگر فردا در آفریقای جنوبی انقلابی بر پا شود که در عین به خون کشیده شدن و باقی گذاشتن قدرت در دست بورژوازی حاکم، رسمیت تبعیض نژادی را در سطح قوانین ملغی نماید، وحدت کمونیستی این انقلاب را روی کدام طاقچه می‌گذارد؟ یا اگر از سال سوم به بعد در یک چنین انقلابی کمونیستها قادر شوند آن را به ایجاد تحولات جدی تری در جامعه آفریقای جنوبی سوق دهند، آنگاه سه سال اول این انقلاب در کدام قفسه و سالهای بعد آن کجا قرار خواهد گرفت؟ ثانیاً، آیا وحدت کمونیستی هیچگونه ابزاری برای پیش بینی 'نتایج حاصله' این یا آن انقلاب معین که در شرف و یا در جریان وقوع است ندارد؟ اگر دارد، چرا برای دسته بندی انقلابات به 'نتایج' چشم دوخته است و فی الحال با ابزار تحلیلی موجود خود، که به او قدرت پیش بینی میدهد، این انقلابات را تعریف و نامگذاری نمیکند و اگر ندارد، لطفاً به مارکسیستهای عالم توضیح بدهد که بدون تشخیص خصوصیات و دامنه قابل پیش بینی یک انقلاب، سیاست خود را در آن چگونه تعیین میکند؟

تله‌نولوژی بنیاد انفعال عملی است. قوام گرفتن مذهب بر مبنای این متولوژی نیز بی جهت نیست. اگر اصالت، حقانیت و یا موثر بودن هر عمل و اقدام تنها در آخرت و در انتهای پروسه قابل تشخیص است، اگر تحولات از یک حکمت غائی تبعیت میکنند که از ابتدا مهر خود را بر هر حرکت کوبیده است، اگر پراپتیک انسانی، چه در زیست و چه در مبارزه، قابلیت جابجائی نتایج را ندارد و کریدورهای 'جامع و مانع' زندگی و تاریخ، انسانها را به ناگزیر در هر موقعیت به انتهای اجتناب ناپذیر خود هدایت میکنند، آنگاه جایی برای اعمال اراده بشر بر مبنای شناخت و تحلیل قوانین حرکت پدیده‌های پیرامون خود و حرکت نقشه مند برای سوق دادن تحولات اجتماعی به نتایج

مطلوب، باقی نماند. اگر انقلابی قرار است 'رهایی بخش' باشد، اگر مهر 'انقلاب رهایی بخش' بر پیشانی یک انقلاب کوفته شده است، و اگر - بزعم وحدت کمونیستی حتی در این عصر انقلابات پرولتری نیز - 'انقلاب رهایی بخش' به مثابه 'کل یک پروسه' از آغاز تا انجام از انقلاب سوسیالیستی مطلوب ما منفک و متمایز و به آن تبدیل ناپذیر است، آنگاه چه چاره ای جز تمکین به خصلت 'رهایی بخش و ضد مستعمراتی' آن و یا کنار کشیدن و برای ظهور حضرت انقلاب سوسیالیستی دخیل بستن برای ما میماند؟ این همان دور راه انفعال سیاسی است که در فرهنگ لیبرالی وحدت کمونیستی به ترتیب 'شرکت فعالانه اما بدون رهبر شدن به خیال خود' و 'تدارک انقلاب سوسیالیستی' نام گرفته است. به پراتیک وحدت کمونیستی بنگرید، او را همواره در یکی از این دو حالت ناگزیر خواهید یافت."^{۱۱}

در این بحث ما نظرات مارکس، انگلس، لنین و حکمت را در مورد کمونیست ها و انقلاب و بطور اخص در مورد انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و سیاست طبقه کارگر و کمونیست ها در قبال انقلابات همگانی - دمکراتیک و غیر سوسیالیستی، مورد بررسی قرار دادیم. تلاش کردیم تا نشان دهیم که از نظر همه این متفکرین طبقه کارگر در سرانجام یک تحول و یا انقلاب همگانی که فراتر از طبقه کارگر و زحمتکشان و تهیدستان جامعه، بخش های وسیعتری از جامعه را به مبارزه رادیکال، انقلابی و یا میلیتانت برای سرنگونی دولت میکشاند، ذی نفع است. طبقه کارگر باید خصلت غیر سوسیالیستی این انقلابات و تحولات انقلابی را تشخیص دهد، محدودیت های آنها را بشناسد و بشناساند و نه تنها در این تحولات شرکت کند، بلکه تلاش کند تا رهبری آنها را برای تحقق مطالبات فوری و یا برنامه حداقل خود بدست گیرد. این انقلابات باید نقش تخته پرش طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی را فراهم کند که مستلزم یلاریزه کردن سیاسی جامعه حول خواست سوسیالیسم و بسیج پرولتاریا و زحمتکشان و تهیدستان شهر و روستا به گرد آن باشد. اما این بسیج و این یلاریزاسیون بدون شناساندن محدودیت ها و خصلت غیر کارگری این انقلابات ممکن نیست. نمونه بارز این سیر موفقیت آمیز این تحول را فاصله انقلاب فوریه تا اکتبر ۱۹۲۷ روسیه نشان میدهد. عدم تشخیص خصلت یک انقلاب و یا تاریخاً مرحله بندی کردن آن هر دو به تسلیم طبقه کارگر به افق همگانی، نامتعین و غیر سوسیالیستی این انقلابات و جنبش های حاکم بر آن منجر میشود.

این بحث با عروج جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی، بعد از شکست دو خرداد، طبقه کارگر و کمونیست های ایران را مجدداً با صورت مساله این بحث روبرو کرد. حزب کمونیست کارگری ایران در این دوره منصور حکمت را از دست داده بود و حول همین بحث منشعب شد. از یک طرف خط تقوایی و شرکا بر طبل یک انقلاب بی هویت میکوبید که سر انجام به سوسیالیستی دانستن هر اعتراض عمومی در ایران رسید و از طرف دیگر ما، حزب حکمتیست، بر خصلت همگانی و غیر سوسیالیستی این اعتلا تاکید داشتیم. از نظر ما این جنبش سرنگونی میبایست

تخته پرش طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی باشد. "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی"، بحث‌گارد آزادی و غیره تلاشی برای تأمین رهبری طبقه کارگر بر این جنبش در جهت منافع خود بود.

این بحث در سخنرانی بعد: "انقلاب ایران و وظایف کمونیست‌ها" مورد بررسی قرار خواهد گرفت.